



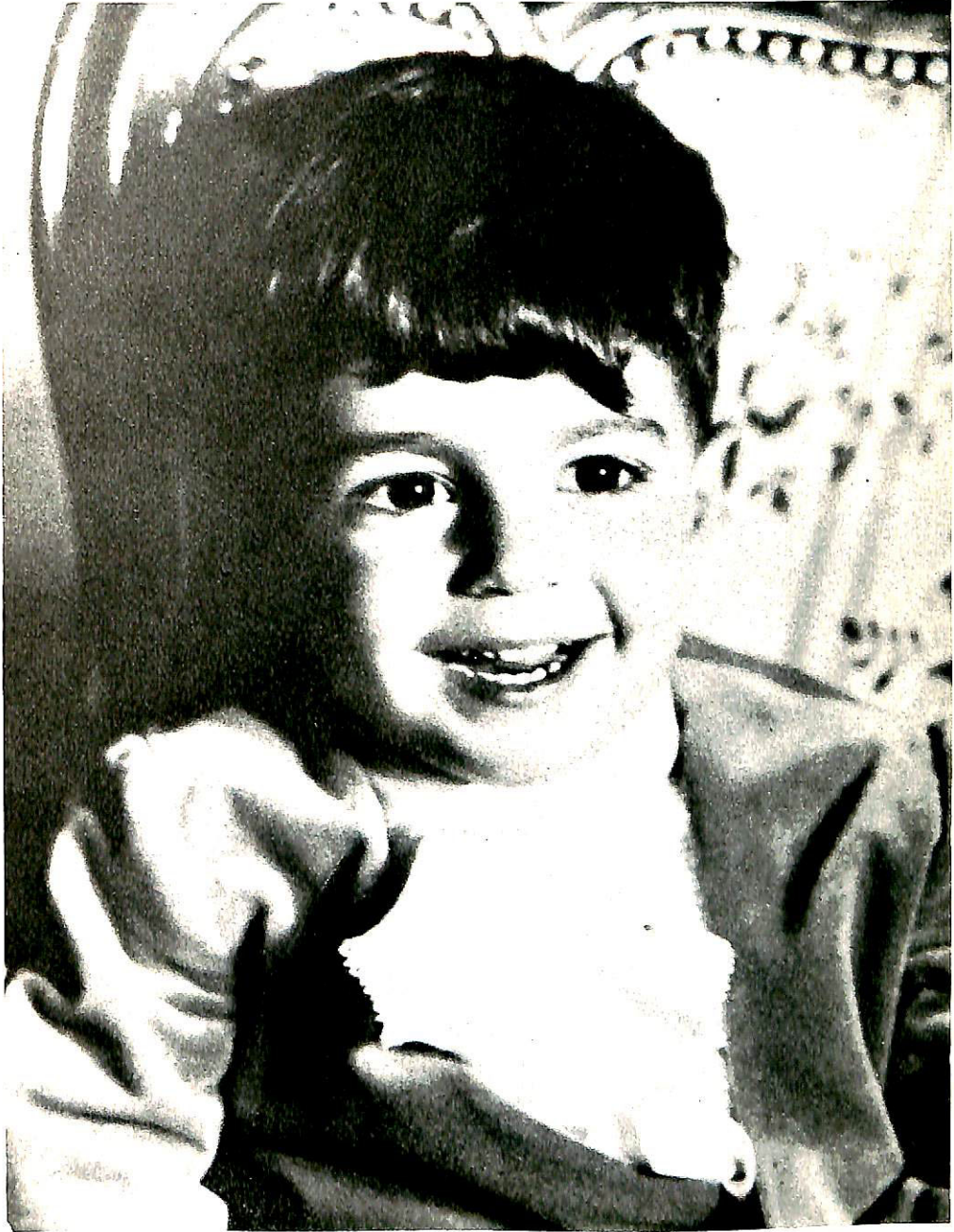
وزارت فرهنگ
توانا بود هر که دانا بود

کتاب فارسی چهارم دبستان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ









به سال ۱۳۲۶ به فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاه، سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی تشکیل یافت و اساسنامه آن به اجراء گذاشته شد. طبق بند «ب» از سومین ماده این اساسنامه کمک به فرهنگ و مساعدت به دانش آموزان و دانشجویان مستعد کشور از جمله مقاصد سازمان به شمار آمد.

برای اینکه بتوان به فرهنگ کشور کمکی مهم و مؤثر معمول داشت به پیروی از علاقه و توجه شاهنشاه به تعمیم تعلیمات ابتدایی و با سواد شدن مردم و به ابتکار والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی نیابت ریاست عالی، سازمان شاهنشاهی تصمیم گرفت که کتابهای دوره چهار ساله ابتدایی را به خرج خود و به طریقی مرغوب و مطلوب چاپ کند و میان دانش آموزان سراسر کشور اعم از غنی و فقیر به رایگان و مجان توزیع نماید.

اینک پس از مذاکره با وزارت فرهنگ برای سال تحصیلی جاری سیزده جلد کتب چهار ساله ابتدایی که متن آن به تصویب شورایی عالی فرهنگ رسیده است از طرف سازمان طبع و برای توزیع در دبستانهای سراسر کشور به اختیار وزارت فرهنگ گذاشته شده است. بدین طریق به امر مبارک شاهنشاه در راه خدمت به فرهنگ کشور قدمی بسیار بزرگ برداشته شده که تاکنون نظیری نداشته است و مسلماً تأثیر شگفت آن از نظر ارباب بصیرت پوشیده نخواهد بود. سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی طی شانزده سال که از ایجاد آن می گذرد تأسیساتی در کشور به وجود آورده و اقداماتی معمول داشته است که مهمترین آنها فهرست وار ذکر می شود:

- ۱- آموزشگاه پرستاری اشرف پهلوی - تهران.
- ۲- کانون کار و آموزش (آموزشگاه حرفه ای) - تهران.
- ۳- بخش درمان کچلی - تهران.
- ۴- بخش پرتوشناسی (عکس برداری) - تهران.
- ۵- بخش جراحی سوانح و حوادث بیمارستان سینا - تهران.
- ۶- پنج شعبه کمک به مادران و کودکان در تهران و ۴۰ (چهل) شعبه در شهرستانها.
- ۷- درمانگاه و نهارخوری بنگاه اشرف شماره ۲ - سر آسیاب دولاب - تهران.
- ۸- ساختمان دو خوابگاه برای دانشجویان در کوی دانشگاه و کمک به ساختمان خوابگاه دختران - تهران.
- ۹- سه بیمارستان بزرگ: بیمارستان فرح پهلوی (رامسر) - بیمارستان نکوئی (قم) - بیمارستان رضاپهلوی (تجریش).
- ۱۰- صد و شش درمانگاه در نقاط مختلف کشور که در آنها دارو و درمان برای همه به رایگان است.
- ۱۱- درمانگاه درمان تراخم در دزفول.
- ۱۲- پرداخت کمک هزینه تحصیل بچه های از دانش آموزان و دانشجویان - سراسر کشور.
- ۱۳- توزیع کتابهای چهار کلاس ابتدایی در سراسر کشور.
- ۱۴- کمکهای نقدی و جنسی و دارویی به مؤسسات خیریه دیگر - سراسر کشور.
- ۱۵- کمکهای نقدی به مؤسسات فرهنگی و تربیتی.
- ۱۶- ایجاد کارخانه داروسازی برای تهیه داروی مرغوب و ارزان در داخل کشور.

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی

وزارت فرهنگ
توانا بود هر که دانا بود



کتاب فارسی چهارم دبستان

این کتاب دارای راهنمای تدریس است.

حق چاپ محفوظ است

۱۳۴۳

مؤلفان

دکتر زهرا خانلری

لیلی ایمن (آهی)

نقاشی :

نورالدین زرین کلک

پرویز کلانتری

محمد زمان زمانی

درسهایی که در این کتاب می‌خوانید

صفحه	نام درس
۱	۱ - به نام خدا
۳	۲ - سنگپشت و گوزن
۸	۳ - جشن مهرگان
۱۲	۴ - دلایل قوی
۱۶	۵ - جنگل (۱)
۲۰	۶ - جنگل (۲)
۲۵	۷ - محمد ز کربای رازی
۲۸	۸ - دهقان و گنجشک
۳۱	۹ - زورخانه
۳۵	۱۰ - وزنه برداران
۳۸	۱۱ - هر که بامش بیش، برفش بیشتر
۴۱	۱۲ - ایران
۴۵	۱۳ - افسانه آفریقایی
۴۹	۱۴ - نامه‌ای از آبادان (۱)
۵۳	۱۵ - نامه‌ای از آبادان (۲)
۵۸	۱۶ - بانوی فانوس به دست
۶۲	۱۷ - موزه

درسهایی که در این کتاب می‌خوانید

صفحه

نام درس

۷۴	۱۸- سعدی
۷۸	۱۹- جوان نافرمان و مادر
۸۰	۲۰- حکایت
۸۲	۲۱- تلفن
۸۶	۲۲- رنج و گنج
۸۹	۲۳- شیر و خورشید سرخ
۹۴	۲۴- گرگ و سگ
۹۶	۲۵- سفری به شیراز: ۱- خبر خوش
۱۰۰	۲۶- ۲- تخت جمشید
۱۰۶	۲۷- ۳- پایان سفر
۱۰۹	۲۸- داستان بارید
۱۱۵	۲۹- افسانهٔ چینی (۱)
۱۲۰	۳۰- افسانهٔ چینی (۲)
۱۲۶	۳۱- داستان زال و سیمرغ: ۱- به دنیا آمدن زال
۱۲۹	۲- سیمرغ
۱۳۴	۳- بازگشت به نزد پدر

به نام خدا

ای نام تو بهترین سرآغاز
بی نام تو نامه کی کنم باز
ای یاد تو مونسِ روانم*
جز نام تو نیست بر زبانم
هم قصه ناموده دانی
هم نامه ناموشته خوانی

از ظلمتِ خود را مییم ده
با نور خود آشنا مییم ده

« نظامی »

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

با نور خود آشناییم ده = مرا موفق کن که تو را بشناسم .
روانم = جانم ، روحم
ظلمت = تاریکی ، در اینجا مقصود نادانی است .
مونس = همدم
ناموده = نشان داده نشده ، آشکار نشده .

پرسش :

۱- این شعر از کیست ؟

- ۲- مقصود از بیت سوم، این شعر چیست؟
- ۳- نظامی در این شعر از خدا چه خواسته است؟

تکلیف شب اول :

- ۱- از روی این درس یک بار با خط خوش بنویسید .
- ۲- کلمه های هم معنی با این کلمه ها را بنویسید: خدا ، آغاز .
- ۳- درس را با صدای بلند بخوانید .

تکلیف شب دوم :

- ۱- از روی این کلمه های همخانواده پنج بار بنویسید :
- نام، نامی (معروف) ، نامدار (معروف) ، نامور (معروف) - نمودن
(نشان دادن) ، نانموده - ظلمت، ظلمانی (تاریک)
- ۲- این شعر را حفظ کنید .

سنگپشت و گوزن

در یکی از روزهای گرم تابستان، در دل جنگلی خرم، گوزن تند پای تیز شاخی به سنگپشتی کندرو رسید و گفت: دوست بیچاره من، دلم به حالت می سوزد که پاهایی کوتاه داری و پوششی به این سنگینی را بر پشت می کشی. حتماً به سختی حرکت می کنی و اگر بخواهی تا کنار آن چشمه بروی زمان درازی طول می کشد و خسته و مانده می شوی.

سنگپشت گفت: گر چه تو پاهایی ظریف و بلند داری و نزد همه کس به چابکی مشهوری ولی من حاضریم که با تو مسابقه بدهم و یقین دارم که پیروز خواهم شد.

گوزن زیبا خنده‌ای کرد و گفت: تو با این شکل و وضع می خواهی با من مسابقه بدهی؟

سنگپشت راه باریکی را در میان درختان نشان داد و گفت: از این طرف می رویم تا به آن چشمه برسیم. گوزن خودپسند قبول کرد. هر دو به راه افتادند. گوزن با چابکی از روی بوته‌ها می جست و هر لحظه بر غرورش افزوده می شد. اما سنگپشت آهسته به دنبال او می آمد. چیزی نگذشت که گوزن از دور چشمه را دید و با خنده‌ای سنگپشت را صدا زد و گفت: دوست عزیز، من با يك خيز ديگر به مقصد* می رسم و سزای کسی را که با من هوس مسابقه دادن کرده



است خواهم داد. هنوز سخنش تمام نشده بود که بدون توجه به پیش روی خود خیزی برداشت، ولی... شاخهای بلندش در شاخه‌های درختی کهن* گیر کرد. بیچاره هر چه کوشید نتوانست خود را آزاد کند.

سنگ پشت به گوزن رسید و از زیر پاهای بلند و کشیده او گذشت و به چشمه رسید. از کنار چشمه رفیق گرفتار خود را صدا زد و گفت: ای دوست زیبای من، برای موفقیت تنها جست و خیز کافی نیست، بلکه باید دقیق و عاقبت اندیش* نیز بود. امیدوارم که از این پیشامد پند مفیدی گرفته باشی و از خود پسندی و شتابزدگی بپرهیزی.



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

افزوده می‌شد = اضافه می‌شد

پند = نصیحت

پیروز = فیروز ، موفق

عاقبت اندیش = کسی که پیش از شروع به کار درباره آن کار و نتیجه‌های آن فکر می‌کند.

کهن = قدیم

مقصد = جایی که قصد دارند به آنجا برسند.

پرسش :

- ۱- مقصود از «در دل جنگل» چیست؟
- ۲- چرا گوزن دلش به حال سنگپشت می‌سوخت؟
- ۳- چه چیز باعث چابکی گوزن است؟
- ۴- چه چیز از سرعت حرکت سنگپشت می‌کاهد؟
- ۵- چرا در این داستان به گوزن «خودپسند» گفته شده است؟
- ۶- چرا گوزن مسابقه را نبرد؟

تکلیف شب اول :

این جمله‌ها را تمام کنید و از روی آنها یک بار بنویسید :

- ۱- گوزن دلش به حال دوستش ...
- ۲- سنگپشت راه باریکی را در میان درختان ...

- ۳- بیا از این طرف . . .
- ۴- گوزن خودپسند. . .
- ۵- گوزن به چابکی از روی بوته‌ها . . .
- ۶- سنگپشت آهسته به دنبال او. . .
- ۷- گوزن از دور چشمه را . . .
- ۸- سنگپشت از زیر پاهای ظریف و کشیده گوزن. . .
- ۹- برای موفقیت باید. . .
- ۱۰- ماباید از خودپسندی و شتابزدگی . . .

تکلیف شب دوم :

- ۱- از روی هر یک از این کلمه‌های همخانواده پنج بار بنویسید :
 حال، احوال - ظریف، ظرافت (نازکی) - حاضر، حضور -
 غرور، مغرور - مقصد، مقصود، قصد.
- ۲- هر یک از این کلمه‌ها را در جمله‌ای به کار ببرید:
 عاقبت اندیش، کهن، خرّم، دقیق، موفقیت.

جشن مهرگان

در ایران قدیم هر روز از ماه اسم خاصی داشت. مثلاً روز اول ماه «هرمزد» نام داشت و روز دوم ماه «بهمن» خوانده می‌شد. هرگاه که نام ماه با نام روز یکی می‌شد، ایرانیان آن روز را جشن می‌گرفتند.

کلمه «مهر» یا «میترا» به معنی خورشید و دوستی است، و نام یکی از خدایان بزرگ آریاییها نیز بوده است. میترا در عهد زردشت فرشته نگهبان راستی و درستی و دشمن دروغ شمرده می‌شد. روز شانزدهم ماه به نام این فرشته یعنی «مهر» نامیده می‌شده است. پس روز مهر از ماه مهر را ایرانیان جشن می‌گرفتند و این روز را «مهرگان» می‌نامیدند. شاعری گفته است:

روز مهرو ماه مهر و جشن فرخ مهرگان
مهر نغز اسی نگار مهر چهره مهربان

جشن مهرگان پس از نوروز مهمترین جشن ایرانیان بوده است و چنانکه جشن نوروز در اول بهار برگزار می‌شد، جشن مهرگان نیز در آغاز پاییز بر پا می‌گشت. می‌گویند که در این روز فریدون بر ضحاک ستمکار چیره شد و او را در کوه دماوند زندانی کرد و مردم را از بیداد و ستمگری او رهانید.

شاهان ساسانی در جشن مهرگان تاجی را که صورت خورشید

بر آن نقش شده بود بر سر می گذاشتند و بار عام* می دادند.

چهرهٔ باغ زعفرانی گشت کونّهٔ برگ ارغوانی گشت
دوستان ترک بوتان گفتند جشن نوروز مهسگانی گشت
گل خود رومی، رومی پنهان کرد بلبل از شاخ گل نهانی گشت

باغبان راه خانه پیش گرفت
پیشهٔ زراغ باغبانی گشت

« شعرها از ادیب صابر »

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

بار = اجازه

بارعام = اجازه‌ای که به همه داده می‌شد تا به حضور شاه برسند.

بفزا = بیفزای، اضافه کن.

بوستان = باغ

بیداد = ظلم، ستم

پیشه = کار، شغل

ترک گفتند = ترک کردند، رها کردند

چهره	=	چهره، صورت
چیره شد	=	غالب شد
خاص	=	مخصوص
ستمکار	=	ظالم
ضحاک	=	یکی از پادشاهان داستانی شاهنامه
عهد	=	زمان، دوره
گونه	=	چهره
نگار	=	دوست خوبرو

پرسش :

- ۱- چرا ایرانیان قدیم روز شانزدهم مهر را جشن می گرفتند؟
- ۲- اکنون در روز مهرگان چه جشنی برگزار می شود؟
- ۳- «مهر» یا «میترا» چه معنیهایی دارد؟
- ۴- بنابر تاریخ داستانی ایران در روز مهرگان چه اتفاق مهمی افتاده است؟

تکلیف شب اول :

- ۱- دو جشن مهرگان و نوروز را از این لحاظ مقایسه کنید:
 - الف - چگونگی پیدایش آنها
 - ب - مراسم باستانی
 - ج - مراسم کنونی

د - فصل برگزاری

تکلیف شب دوم :

- ۱ - از روی هر یک از این کلمه های همخانواده سه بار بنویسید :
خاص، مخصوص، خاصّه، مخصوصاً - سپاسگزاری،
برگزار کردن - ستم، ستمدیده، ستمگر، ستمکار.
- ۲ - هر یک از این کلمه های هم معنی را در جمله ای به کار ببرید:
چهره، صورت - پنهان، نهان، ناپیدا، ناپدید - آغاز، شروع -
مهر، محبت، مهربانی.
- ۳ - از روی شعرهای این درس یک بار بنویسید .

دلایل قوی بایدو معنوی نه رگهای کردن به محبت قوی

« معدی »

عده‌ای از دانش‌آموزان در حیاط دبستان هياهو بسیار به پا کرده بودند. ناظم دبستان آهسته به این عده نزدیک شد. بچه‌ها چنان سرگرم بودند که ناظم را ندیدند.

دو نفر از شاگردان بر سر موضوعی اختلاف داشتند و کار این اختلاف به مشاجره کشیده بود. دو رقیب با صورت برافروخته به هم پرخاش می‌کردند و سخنان درشت می‌گفتند. شاگردان هم به دو دسته تقسیم شده بودند و هر دسته از یکی طرفداری می‌کرد.

ناظم دبستان مدتی این منظره را تماشا کرد، بعد نگاهی به ساعت انداخت. به صدای زنگ همه دانش‌آموزان صف بستند و همینکه ساکت شدند ناظم چنین گفت: الآن شاهد منظره‌ای بودم که مرا بسیار متأثر کرد. معلوم می‌شود که شما هنوز راه حل کردن اختلافات را نمی‌دانید. مگر چند روز پیش خودتان دادگاهی برای رفع این‌گونه اختلافها تشکیل ندادید و اعضای آن را نیز انتخاب نکردید؟ مگر بنا نبود که برای حل هر اختلافی که نتوانستید آن را دوستانه حل کنید دادگاه تشکیل بدهید؟ پس چرا هنوز در گوشه و کنار دبستان مشاجره برپا می‌شود؟ من انتظار دارم که دیگر هرگز

از این گونه نزاعها* در دبستان دیده نشود. اگر شما در اینجا طرز رفع اختلاف را یاد نگیرید خدای نا کرده از آن کسانی خواهید شد که بر سر موضوعی کوچک جنجال راه می اندازند و به هم دشنام* می دهند و گاه کار را به جاهای سخت می کشانند.

فرزندان من! همیشه به خاطر داشته باشید که هر اختلافی قابل حل است. فقط باید صبر داشت و با متانت* و دلیلهای محکم طرف را قانع* کرد.

کلمه‌های تازه :

اعضا = عضوها، اعضای دادگاه یعنی کسانی که دادگاه از آنها تشکیل می‌شود.

پرخاش = درشتی

حجت = دلیل

دشنام = ناسزا، فحش

رفع = بر طرف کردن

قانع = خرسند

متانت = سنگینی و وقار

مشاجره = نزاع کردن

معنوی = معنی دار، با معنی

نزاع = جنگ و جدال، کشاکش

پرسش :

- ۱- چرا بچه‌ها ناظم را ندیدند؟
- ۲- با صورت برافروخته یعنی چه؟
- ۳- چرا ناظم به ساعت خود نگاه کرد؟
- ۴- شاگردان این دبستان برای رفع اختلافات شدید خود به کجا بایست رجوع کنند؟
- ۵- اعضای دادگاه دبستان را چه کسانی باید انتخاب بکنند؟

به این نکته توجه کنید :

اگر بگوییم «ناظم شاگردان را» از آن چیزی نمی‌فهمیم .
اما اگر بگوییم «ناظم شاگردان را دید.» ، از آن معنی کاملی می‌فهمیم
و آن را «جمله» می‌گوییم.

جمله مجموع چند کلمه است که بر روی هم دارای معنی کاملی
باشد.

تکلیف شب اول :

فرض کنید که در دبستان شما هم دادگاهی تشکیل شود. جواب
مطالب زیر را درباره آن بنویسید :

- ۱- اعضای این دادگاه چه صفاتی باید داشته باشند؟
- ۲- اعضای دادگاه چگونه باید انتخاب شوند؟
- ۳- مهمترین وظیفه این دادگاه چیست؟

— از روی هر یک از این کلمه‌های هم معنی سه بار بنویسید :
هیاهو، جنجال، غوغا — طرز، روش، طریقه.

تکلیف شب دوم :

نوشته‌های زیر را به دقت بخوانید و معلوم کنید که کدام یک جمله است و کدام یک نیست.

از روی جمله‌ها یک بار بنویسید.

۱ — عده‌ای از دانش آموزان

۲ — بچه‌ها هیاهوی بسیار به پا کرده بودند.

۳ — صورت دو رقیب

۴ — آنها به یکدیگر پرخاش می کردند.

۵ — صبر داشته باش !

۶ — چند دقیقه پیش

۷ — پس چرا هنوز مشاجره می کنید؟

۸ — شما از کسانی

۹ — ایرانیان قدیم

۱۰ — جشن مهرگان جشنی است باستانی.

— از روی هر یک از این کلمه‌های همخانواده سه بار بنویسید:

اختلاف، مختلف، مخالفت، مخالف — قانع، قناعت —

(خرسندی) — رقیب، رقابت (همچشمی) — متأثر، تأثر، اثر — منظره،

ناظر، منظور.

جنگل (۱)

بر بالای تپه سر سبزی باغ بزرگ و پر درختی قرار داشت. در این باغ مردی شکارچی با خانواده خود زندگی می کرد. روزی، هنگام بازگشت از شکار، آهوی کوچکی به همراه آورد و پسرش را صدا کرد و گفت: بیا پسرم! این آهوی زیبا را بگیر و از او خوب نگهداری کن.

پسر شاد شد، آهو را در بغل گرفت و با شوق فراوان به باغ رفت. مکان سایه دار و پر علفی را انتخاب کرد و با کمک دیگران از شاخه های درخت دیواری به دور آن کشید و آهوی کوچک زیبا را در آن جای داد. پس از آن هر روز، همینکه از خواب بر می خاست، به دیدن آهو می رفت، به او خوراکی می داد و مانند دوست عزیزی از او مراقبت می کرد. روزی هم زنگوله طلایی خوش صدایی به گردنش بست.

مدتی گذشت آهو با خانه تازه مانوس شد و به پسرک خو گرفت. اتفاقاً روزی خرگوش سفید و چابکی از آنجا گذشت چون آهو را دید، با تعجب گفت: اینجا چه می کنی؟ تو بچه جنگلی! این باغ جای تو نیست، بیا تا تو را نزد خویشانت ببرم.

آهو جواب داد: جنگل کجاست؟ خویشان من چه کسانی هستند؟ من جز این پسرک که هر روز به من خوراکی می دهد، کسی



رانمی شناسم. خانه ام پر گل و گیاه است و این درخت بلند بر سرم سایه می افکند. من از زندگی خود بسیار راضی ام. نه! من با تو نخواهم آمد.

خرگوش گفت: تو جنگل را به یاد نداری، اگر آن را ببینی هرگز به این باغ باز نخواهی گشت. اگر در اینجا يك درخت بر سرت سایه می اندازد، در جنگل آن قدر درخت فراوان است که نور خورشید به آسانی نمی تواند از لابه لای شاخه ها بگذرد. اگر در اینجا چمن و گل به نظرت جلوه کرده است، بیا و بین که زمین جنگل سراسر از سبزه و گل پوشیده است. اگر در اینجا فقط این پسر است که تو را دوست می دارد و نوازش می کند، در جنگل آهوان که همه از خویشان تو را با مهربانی خواهند پذیرفت. با من بیا، قول می دهم که اگر از جنگل خوشت نیامد، فوراً تو را به همین جا باز گردانم.

کلمه ها و ترکیب های تازه :

سرسبز = خرّم

خو گرفت = انس گرفت، عادت کرد

مانوس شد = خو گرفت

مراقبت = مواظبت، توجه کردن.

پرسش :

- ۱- آهوی کوچک چگونه به خانه شکارچی آمده بود؟
- ۲- پسر با آهوی کوچک چگونه رفتار می کرد؟
- ۳- چرا آهوی نمی خواست همراه خرگوش به جنگل برود؟
- ۴- خرگوش به آهوی چه قولی داد؟

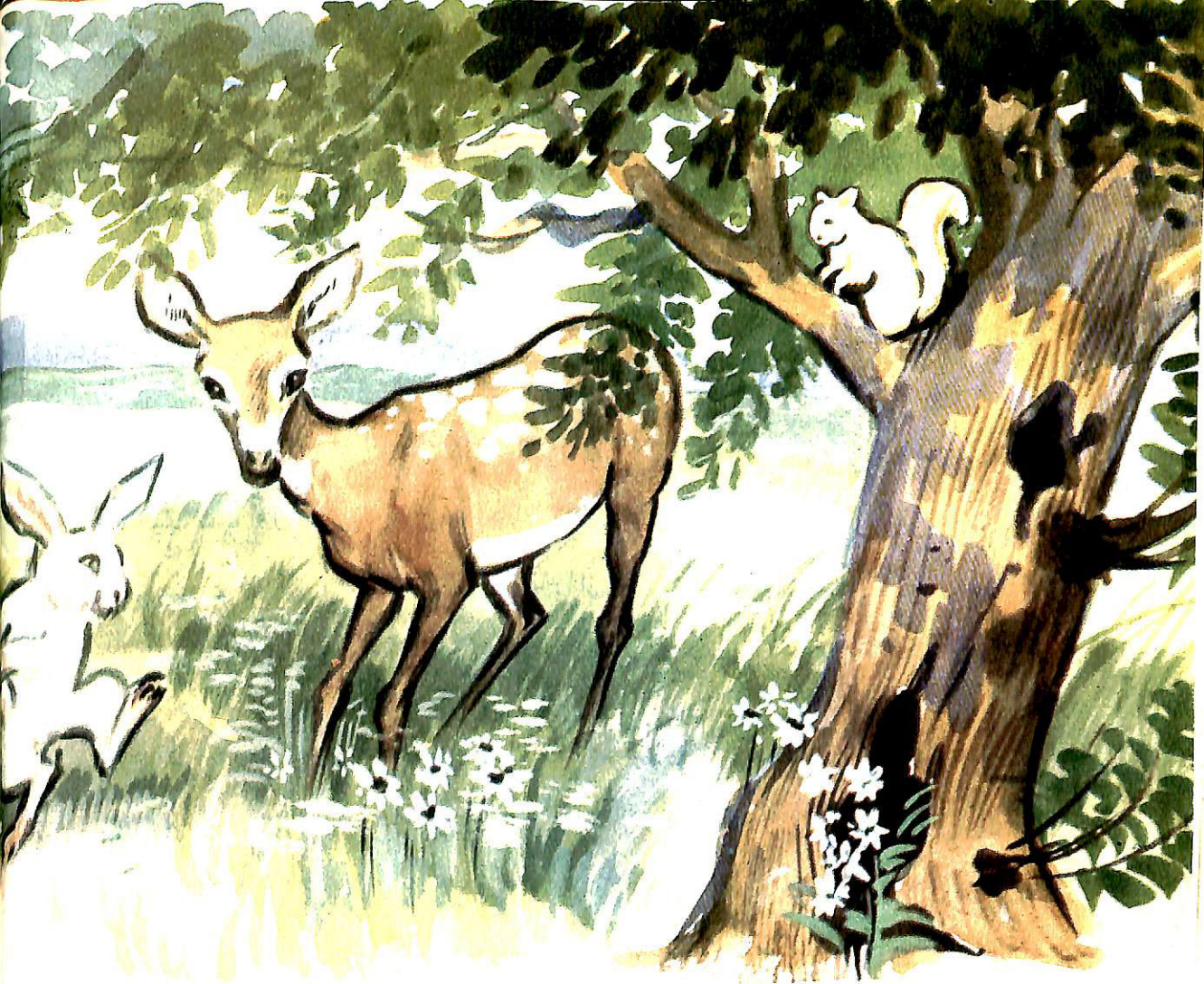
تکلیف شب اول :

جواب این پرسشها را از روی درس پیدا کنید و بنویسید :

- ۱- از کجا معلوم است که پسر شکارچی آهوی کوچک را دوست می داشت؟
- ۲- از کجا معلوم است که آهوی جنگل را فراموش کرده بود؟
- ۳- خرگوش درباره جنگل به آهوی چه گفت؟

تکلیف شب دوم :

- ۱- چند کلمه بنویسید که به معنی نگاهدارنده چیزی باشد مثال : جنگلبان (نگاهدارنده جنگل)
- ۲- چند کلمه بنویسید که معنی آنها مخالف معنی این کلمه ها باشد : منظم، سریع (تند)، سایه، مهربان، فراوان.
- ۳- هر یک از کلمه هایی را که در شماره های ۱ و ۲ نوشته اید در جمله ای به کار ببرید.
- ۴- قسمت دوم «جنگل» را به دقت بخوانید تا بتوانید به آسانی به پرسشهای آن جواب بگویید.



جنگل (۲)

آهو پس از کمی تأمل* به دنبال خرگوش به راه افتاد. ابتداء به سرعت می‌رفتند، از روی جویها و بوته‌های خاردار می‌پریدند و از میان شاخه‌های تمشک و گل‌های جنگلی به چابکی می‌گذشتند. چون از باغ دور شدند و دیگر خطر آن نبود که گرفتار بشوند از سرعت خود



کاستند*. خرگوش گردش کنان جاهای مختلف جنگل را به دوست خود نشان می داد. آهو که جنگل را فراموش کرده بود، همه چیز آن به نظرش تازه و عجیب می آمد. از آوای مرغان جنگلی لذت می برد، علفها و گلهای خود روی جنگل برایش مزه دیگری داشت. از همه مهمتر این که دوستان جنگلی او را فراموش نکرده بودند. سمور، که

خانه‌اش در دل درخت کهنسالی بود، تا آهو را دید پیش دوید و حالش را پرسید. جغد چشم درشت باز گشت او را به وطنش خوش آمد گفت.

ناگهان آهوی کوچک ما از میان درختان حیوانی را با شاخهای پیچیده و بلند دید که بی‌شبهت به خود او نبود. خرگوش آهسته گفت: زود باش سلام کن! این پیرترین گوزن این جنگل است. هنوز جمله خرگوش تمام نشده بود که گوزن به آنها رسید و رو به آهو کرد و گفت: چه عجب به یاد وطن و دوستان افتادی! پدر تو دوست بسیار عزیز من بود و روزی که آن صیاد بیرحم پدرت را کشت و تو را با خود برد من این خبر جانگداز را به مادرت رساندم. آهو گفت: چه می‌گویید؟ مگر پدر مرا کشته‌اند؟ مادرم کجاست؟

گوزن جواب داد: بله، پدر همان پسری که تو دوستش داری، پدرت را کشت و تو را با خود برد. بیا جانم، بیا تا ترا نزد مادرت ببرم. یقین دارم که از دیدن تو بسیار خوشحال خواهد شد.

گوزن پیر به راه افتاد و با شاخهای بلندش راه را برای آهو و خرگوش باز کرد. پروانه‌های رنگارنگ دور و بر آنها می‌پریدند. گنجشکها همه با هم می‌خواندند. گلها و سبزه‌های جنگلی هوا را معطر کرده بود. ناگهان گوزن کنار جویباری ایستاد. آهوی کوچک

در آن طرف نهر بگله‌ای از آهوان را دید که یکی از آنها بزرگتر و زیباتر می‌نمود. دل آهوی کوچک سخت تپید. یکباره زندگی کودکی را به یاد آورد و به یک جست خود را به مادر رسانید. مادر چشمهای درشت و قشنگ خود را به فرزند بازیافته دوخت و او را بویید و نوازش کرد.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه :

آوا = صدا، آواز
تأمل کردن = فکر کردن، صبر کردن
خبر جانگداز = خبری که بسیار غم‌انگیز است.
کاستند = کم کردند.
می‌نمود = به نظر می‌آمد.

پرسش :

- ۱- چرا پس از مدتی خرگوش و آهو از سرعت خود کاستند؟
- ۲- آهوی کوچک از میان درختان چه دید؟
- ۳- گوزن آهو را به کجا برد؟
- ۴- آیا به نظر شما آهوی کوچک به باغ شکارچی بر می‌گردد؟
چرا؟

تکلیف شب اول :

خلاصه داستان جنگل را بنویسید .

تکلیف شب دوم :

این جمله‌های نامرتب و بهم ریخته را مرتب بکنید، سپس از روی آنها یک بار بنویسید:

- ۱- آمده به خانه دیشب مهمان ما بود .
- ۲- با دقت نوشت باید تکلیف شب را .
- ۳- شد کوچک خرگوش آهوی دوست با .
- ۴- کهنسالی داشت در درخت دل زیبا سمور خانه .
- ۵- می برد آهواز جنگل آوای لذت مرغان .
- ۶- می آمد همه عجیب جنگل چیز به نظرش .
- ۷- پیر برد مادرش آهوی را کوچک گوزن نزد .

محمّد زکریای رازی

در حدود هزار سال پیش، در شهر ری جوانی بود به نام محمدبن* زکریای رازی. وی به کسب علم شوق فراوان داشت و در جوانی ریاضیات و نجوم* و بیشتر علوم زمان خود را فرا گرفت*. در این هنگام به کیمیاگری علاقه بسیار پیدا کرد. یعنی می‌خواست ماده‌ای به دست بیاورد که با آن فلزات دیگر را به طلا تبدیل کند.

روز و شب به آزمایشهای گوناگون پرداخت و بر اثر همین آزمایشها به چشم درد مبتلا گشت و ناچار به طبیبی مراجعه کرد. گویند که طبیب برای معالجه چشمش پانصد سکه طلا از او گرفت و چنین گفت: کیمیا این است نه آنچه تو در جستجوی آنی.

این سخن در رازی بسیار اثر کرد و از آن پس به تحصیل علم طب پرداخت. در آن زمان بغداد مرکز علم بود. رازی به آنجا رفت و مدتها عمر خود را صرف تحصیل طب کرد و شهرت فراوان یافت و به وطن خود باز گشت. رازی در شهر ری بیمارستانی تأسیس کرد و در آنجا به درمان بیماران و تدریس علم طب پرداخت. رازی به بغداد باز گشت و چندی هم ریاست بیمارستان این شهر را به عهده گرفت و چون بزرگترین پزشک زمان خود شناخته شده بود بسیاری از امیران او را به دربار خود دعوت می‌کردند.

گذشته از اداره بیمارستانها و مداوای بیماران، رازی در حدود

دویست و پنجاه کتاب نیز نوشته است که بیشتر آنها مربوط به علم پزشکی است و سالها استادان بزرگ در دانشگاههای معروف جهان از کتابهای او استفاده می کردند. چند کتاب او هم به زبانهای خارجی ترجمه شده است.

رازی در ضمن آزمایشهای خود، الکل را کشف کرد که از آن پس مورد استفاده پزشکان قرار گرفت.

این طیب بزرگ ایرانی و دانشمند عالیمقام* در اواخر عمر به چشم درد سختی مبتلا گشت و عاقبت کور گردید.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه :

تدریس	= درس دادن
عالیمقام	= بلند مرتبه
علوم	= علمها، دانشها
فرا گرفت	= آموخت، یاد گرفت
کسب	= به دست آوردن
کسب علم	= تحصیل دانش
مداوا	= درمان کردن
محمد بن زکریا	= محمد پسر زکریا
نجوم	= علم ستاره شناسی.

پرسش :

- ۱ - محمد زکریای رازی اهل کدام شهر ایران بود؟
- ۲ - کیمیاگری یعنی چه؟
- ۳ - رازی در چه شهری به تحصیل علم طب پرداخت؟
- ۴ - رازی پس از اینکه به ایران بازگشت چه کرد؟
- ۵ - رازی جز پزشکی به چه کار دیگری اشتغال داشت؟
- ۶ - رازی چه چیزی را کشف کرد؟

تکلیف شب اول :

جواب این سؤالها را از روی درس بنویسید :

- ۱ - رازی اهل کجا بود و تقریباً چند سال پیش زندگی می کرد؟
- ۲ - رازی در جوانی چه علمی را فرا گرفت؟
- ۳ - رازی پس از بازگشت به ری چه کرد؟
- ۴ - کتابهای رازی در کجا مورد استفاده قرار می گرفت؟
- ۵ - چطور شد که رازی به وجود الکل پی برد؟

تکلیف شب دوم :

با هر یک از این کلمه های همخانواده یک جمله بسازید:

درس، مدرسه، تدریس - طب، طبابت، (پزشکی) - مفید،
فایده، استفاده - شوق، تشویق.

دهقان و گنجشک

دهقانی گنجشگی شکار کرد. گنجشگ پرسید: ای دهقان با من چه خواهی کرد؟ دهقان گفت: تو را می‌کشم و از گوشت غذای لذیذی برای خود آماده خواهم کرد. گنجشگ گفت: از خوردن گوشت ناچیز من نه فایده می‌بری و نه سیر خواهی شد. اما اگر مرا آزاد کنی، سه پند به تو می‌دهم که از خوردن من برایت سودمندتر است و همیشه به کارت می‌آید.

مرد قبول کرد. گنجشگ گفت: یکی از پندها را تا در دست هستم می‌دهم و دومی را وقتی که روی درخت نشستم و سومی را هنگامی که بر بالای آن دیوار بلند جا گرفتم. دهقان گفت: بسیار خوب، بگو.

گنجشگ گفت: پند اول آنکه بر آنچه از دست رفت افسوس مخور.

مرد او را رها کرد. گنجشگ پرید و روی درخت نشست و گفت: پند دوم آنکه هرگز سخن محال را باور مکن. ولی ای بدبخت، در شکم مرواریدی است که بیست مثقال وزن دارد، اگر مرا می‌کشتی آن را به دست می‌آوردی.

مرد بیچاره از آزاد کردن گنجشگ پشیمان شد و افسوس بسیار خورد و گفت: اگر باز گردی تو را همدم خویش می‌کنم و

هر روز برایت دانه‌های خوشمزه فراهم می‌سازم.
گنجشگ گفت: اکنون که دو پند مرا فراموش کردی، منتظر
پند سوم باش.

دهقان گفت: چطور فراموش کردم؟
گنجشگ گفت: مگر نگفتم که بر آنچه از دست رفت
افسوس مخور، پس چرا حال که مرا از دست دادی متأسف شدی؟
همچنین مگر نگفتم که سخن محال را باور مکن، من که همهٔ جثه‌ام*
بیست مثقال نیست چگونه ممکن است در شکم مرواریدی به وزن
بیست مثقال باشد.

این را گفت و پرید و از چشم مرد ناپدید گشت.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه :

جثه = تن، پیکر

سودمند = با فایده، مفید

متأسف شدی = غمگین شدی

محال = غیر ممکن

پرسش :

۱ - گنجشگ به چه شرطی می‌خواست خود را آزاد کند؟

۲ - سه پند گنجشگ چه بود؟

۳ - مرد از چه چیز پشیمان شد؟

۴- مرد برای بازگرداندن گنجشگ چه گفت؟

۵- آیا دهقان توانست مرغ را به قفس بازگرداند؟

تکلیف شب اول :

لذیذ، محال، همدم، منتظر، متأسف، جثه، سخن، پشیمان، هرگز، پند.

در این جمله‌ها به جای نقطه‌ها یکی از کلمه‌های بالا را

بگذارید و از روی جمله‌ها بنویسید :

۱- گنجشگ . . . کوچکی دارد .

۲- سخن . . . را نباید باور کرد .

۳- حیوانات خانگی برای ما . . . خوبی هستند .

۴- از خوردن غذای . . . لذت می‌بریم .

۵- . . . بزرگان را نباید فراموش کرد .

۶- ساعتها . . . شدم تا نوبت من رسید .

۷- برای اتفاقی که در گذشته افتاده است نباید . . . بود .

۸- این . . . محال را چگونه باور کردی؟

۹- شاگردانی که درس نمی‌خوانند عاقبت . . . می‌شوند .

۱۰- . . . دوست بد انتخاب نکن .

تکلیف شب دوم :

۱- جواب پرسشهای درس را به دقت بنویسید .

۲- از روی این کلمه‌های همخانواده سه بار بنویسید:

متأسف، متأسف (غم خوردن) - انتظار، منتظر - لذیذ، لذت .

زورخانه

روزی آموزگار ورزش، شاگردان را برای دیدن ورزشهای باستانی به زورخانه برد. صف دانش آموزان در مقابل ساختمان يك طبقه ای ایستاد. آموزگار گفت: بچه‌ها به یاد دارید که به شما گفته‌ام که در نظر ورزشکار زورخانه احترام خاصی دارد. در اینجا ورزشکاران نه تنها ورزش می‌کنند، بلکه درس برادری و نیکی و درستی و فروتنی* را نیز فرا می‌گیرند. ورزشکاری که به زورخانه می‌آید باید خداپرست و سحرخیز و نیکوکار باشد.

زورخانه در کوتاهی داشت و همه دیدند که آموزگار برای آنکه وارد شود خم شد، درست مثل اینکه تعظیم می‌کند. در همین موقع صدای زنگی بلند شد. بچه‌ها به طرف صدا برگشتند. مرد قوی هیکل و خوشرویی روی سگویی نشسته بود و با صدایی بلند به آنها گفت: «خوش آمدید صفای قدم.» این مرد مُرشد یا مدیر زورخانه بود که همه ورزشکاران او را محترم می‌شمردند.

زورخانه محل بزرگ چهارگوشی بود که در میان آن گودال شش گوشه‌ای کنده بودند. سقف بالای این گودال بلندتر از دیگر قسمتها بود و پنجره‌ای داشت که از آن نور و هوا به درون می‌آمد. دور تا دور این گودال جایگاهی برای نشستن ترتیب داده بودند. در سمت راست گودال سگویی گرد بلندی بود که مرشد بر آن

نشسته بود و در مقابل او يك زنك و يك پر قوبه چوب بستی آویخته بودند.

بچه‌ها روی سگوی تماشاگران نشستند. چیزی نگذشت که ورزشکاران با شلوارهای چرمی پر نقش و نگار وارد شدند. همه قوی هیکل و زورمند بودند. اول خم شدند و در مقابل مرشد سر فرود آوردند یعنی مراسم احترام را به جای آوردند و پس از آن به ترتیب خاصی مشغول ورزش شدند. مرشد هم ضرب می‌زد و شعرهایی از



شاهنامه با آهنگ مخصوصی می‌خواند.
در آن روز دانش آموزان ورزشهای مختلف ایرانی را تماشا
کردند و بیش از همه از چرخ زدن و شنا رفتن و کشتی گرفتن
خوششان آمد.

کلمه‌های تازه :

آویخته بودند = آویزان کرده بودند.

فروتنی = تواضع، ضد تکبر

پرسش :

- ۱- آموزگار دانش آموزان را برای چه به زورخانه برد؟
- ۲- ساختمان زورخانه چگونه بود؟
- ۳- در زورخانه ورزشکاران جز ورزش چه چیزهای دیگری می‌آموزند؟
- ۴- داخل زورخانه چگونه بود؟
- ۵- مرشد هنگام ورود بچه‌ها چه گفت؟
- ۶- وقتی که ورزشکاران وارد گود شدند، قبل از شروع به ورزش چه کردند؟

به این نکته توجه کنید:

اگر از جمله «دانش آموزان در مقابل ساختمان یک طبقه ای ایستادند.»

کلمه «ایستادند» را برداریم جمله معنی خود را از دست می‌دهد.
پس کلمه «ایستادند» در این جمله لازم است و جزء اصلی آن
می‌باشد.

تکلیف شب اول :

از روی بند دوم و سوم این درس یک بار با خط خوش بنویسید و
به املاي کلمه‌ها دقت کنید.

تکلیف شب دوم :

از روی این جمله‌ها یک بار بنویسید و زیر جزء اصلی هر جمله خط
قرمز بکشید.

- ۱- آموزگار شاگردان را به زورخانه برد .
- ۲- ورزشکار باید فروتن و درستکار باشد .
- ۳- مرشد به شاگردان خوشامد گفت .
- ۴- در نظر ورزشکار زورخانه احترام خاصی دارد .
- ۵- زورخانه در کوتاهی داشت .
- ۶- بچه‌ها به طرف صدا برگشتند .
- ۷- همه ورزشکاران مرشد را محترم می‌شمرند .
- ۸- بچه‌ها روی سگوی تماشاگران نشستند .
- ۹- همه ورزشکاران نیرومند هستند .
- ۱۰- دانش‌آموزان ورزشهای مختلف ایرانی را تماشا کردند .

وزنه برداران

روزی گروهی از جوانان مسلمان سرگرم زور آزمایی بودند و نیروی* خود را با برداشتن سنگ بزرگی می آزمودند.* هر کس آن را به قدر قوت خود بلند می کرد. حضرت محمد به ایشان رسید و پرسید: چه می کنید؟

– می خواهیم ببینیم که کدام یک از ما زورمندتر است.
– میل دارید که من بگویم زورمندتر از همه کیست؟
– البته، چه بهتر از این! کمال سرافرازی ماست که پیغمبر خدا میان ما داوری* کند.

این را گفتند و به دور حضرت رسول حلقه زدند. همه منتظر و نگران بودند که حضرت پیغمبر چه کسی را زورمندتر از همه خواهد دانست.

حضرت محمد فرمود: زورمندتر از همه کسی است که برای رسیدن به مقصود خویش حق دیگران را پایمال نکند* و چون خشمگین بشود، از رفتار ناپسند و گفتار زشت بپرهیزد، و چون به قدرت و جاه رسید مغرور نگردد*.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

پایمال نکند = از بین نبرد، زیر پا نگذارد

جاه = مقام، مرتبه

داوری کند = حکم کند

رسول = پیغمبر

می آزمودند = آزمایش می کردند، امتحان می کردند .

نیرو = زور

پرسش :

- ۱- جوانان نیروی خود را چگونه می آزمودند؟
- ۲- حضرت محمد کیست؟
- ۳- چرا جوانان می خواستند که حضرت رسول داور آنها باشد؟
- ۴- به نظر حضرت رسول زورمندتر از همه کیست؟

به این نکته توجه کنید:

در جمله «حضرت محمد فرمود» کلمه «فرمود» جزء اصلی جمله است، یعنی بدون آن جمله معنی نخواهد داشت. جزء اصلی جمله را «فعل» می نامیم.

فعل جزء اصلی جمله است و انجام دادن کاری را نشان می دهد.

تکلیف شب اول :

با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها جمله‌ای بسازید :

نوشته‌ام، افسوس خورد، می‌پرسم، خواهم خواند، آموخته‌ایم،
کوشید، گفتند، فرمودید، خورده است، پرهیزد، خندید، بردند،
می‌آزمودند، می‌خواهم.

تکلیف شب دوم :

این جمله‌ها را با فعل مناسبی تمام کنید و از روی آنها یک بار
بنویسید :

- ۱- من از نقاشی...
- ۲- فردا مدرسه...
- ۳- تابستان ما به ییلاق...
- ۴- جوانان زور آزمایی...
- ۵- هر کسی سنگ را...
- ۶- کدام یک از شما...
- ۷- در زمستان هوا...
- ۸- من لباسهایم را همیشه پاکیزه...
- ۹- همه به دور حضرت رسول...
- ۱۰- ما تکلیفهای خود را به دقت...

هر که بامش بیش، برفش بیشتر .

هنگام غروب که پدر سعید به منزل آمد، پسرش گفت: پدر-

جان امروز دکتر به دبستان ما آمد و آبله همه را کوبید. راستی، یادت هست که هفته پیش وقتی که پری را برای آبله کوبی پیش دکتر بردیم پول دادیم؟ پس چرا امروز دکتر از هیچ کس پول نگرفت؟

- پسر جان، پزشکی که آبله پری را کوبید، مَطَبِ خصوصی دارد و از این راه زندگی می کند. اما پزشکی که به مدرسه شما آمد حقوق می گیرد.

سعید با تعجب پرسید: چه کسی به دکترها حقوق می دهد؟

- سعید جان، تو هیچ وقت فکر کرده ای که مخارج* بیمارستانها و

دبستانهای دولتی و آباد کردن کشور را که می پردازد؟

- نه! راستی چه کسی این پولها را می دهد؟

- پسر، این پولها را یک نفر نمی دهد، بلکه همه افراد کشور به

دولت پول می دهند، و دولت این پولها را جمع می کند، با آن

مدرسه و بیمارستان می سازد، راه درست می کند، حقوق کارمندان

را می پردازد و بسیاری کارهای دیگر که برای عموم مفید است

انجام می دهد. پولی را که مردم به دولت می پردازند «مالیات»

می گویند. اگر مردم مالیات ندهند، دولت برای ساختن راه و مدرسه

و بیمارستان پولی ندارد و نمی‌تواند به پزشکان و پرستاران و کارمندان دیگر حقوق بدهد.

— پدر جان همه مردم به یک اندازه مالیات می‌دهند؟
— نه، هر که در آمدش بیشتر است باید بیشتر مالیات بدهد. این مثل معروف را لابد شنیده‌ای که می‌گویند: «هر که بامش بیش، برفش بیشتر» به همین دلیل برای دریافت مالیات قانونی هست که همه افراد را به نسبت در آمدشان در مخارج کشور خود شریک می‌سازد.

کلمه های تازه :

عموم = همه مردم

مخارج = خرجها

پرسش :

- ۱- سعید به پدرش چه خبری داد؟
- ۲- سعید از پدرش چه پرسید؟
- ۳- چرا پزشکی که به مدرسه‌ها می‌آید از شاگردان پول نمی‌گیرد؟
- ۴- مالیات چیست؟
- ۵- چه کسانی باید بیشتر مالیات بپردازند؟

تکلیف شب اول :

با هر یک از این کلمه‌های همخانواده یک جمله بسازید :

غروب، مغرب - حق، حقوق، مُسْتَحَق - عجب، تعجّب، متعجّب .

تکلیف شب دوم :

از روی این جمله‌ها با دقت بنویسید. در مقابل جمله‌ای که معنای آن صحیح است (ص) و در مقابل جمله‌ای که معنای آن غلط است (غ) بگذارید :

- ۱- پزشکی که به مدرسه‌ها می‌آید، از دولت حقوق می‌گیرد.
- ۲- همه پزشکان مطب خصوصی دارند.
- ۳- مخارج بیمارستانها و دبستانهای دولتی را دولت می‌پردازد.
- ۴- مردم در مخارج کشور شریک هستند.
- ۵- هر کس در آمدش بیشتر است باید بیشتر مالیات بپردازد.
- ۶- همه مردم به طور مساوی مالیات می‌دهند.
- ۷- اگر مردم به دولت مالیات ندهند ساختن جاده و مدرسه و بیمارستان مشکل خواهد بود.
- ۸- ما هم وقتی که بزرگ‌شویم مالیات خواهیم داد.
- ۹- برای گرفتن مالیات، دولت به قانون احتیاج ندارد.
- ۱۰- هر کس مالیات خود را نپردازد به خودش و مردم خیانت کرده است.

ایران

خوشامرز ایران عنبر نسیم
 هوایش موافق به هر آدمی
 گر از فارس گوی بی بهشتی خوش است
 به یک سوی ابو از مینو سیرشت
 گر از ننگ کرمان سرایم رواست
 خراسان ز چین و ختن خوشتر است
 صفایان چنو در جهان شهر نیست
 عروس جهان است ملکِ اراک
 هم از عهد جمشید و کاووس کی
 گر آیی سوی رشت و مازندان
 همه بوستانش سر امر گل است
 که خاکش گرایتر از زروسیم*
 زمینش سراسر پُر از خرّمی
 همه مرز آن خرّم و دلکش است
 که سبز است و خرّم چو باغ بهشت
 که هندوستانی خوش آب و هواست
 که خاکش به مانند مشکِ تراست
 نذاند گش کز خرد بهر نیست
 که سرتاسرش مُشکبیز است خاک
 نبود دست ملکی به خوبی چو رمی
 پُر از سبزه بینی کران تا کران*
 به باغ اندرون لاله و سُنبل است

« شیخ احمد کرمانی »

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

آدمی	= انسان، بشر
به باغ اندرون =	در باغ
بهر	= بهره ، قسمت
بینی	= می بینی
تر	= تازه
چنو	= چون او
ختن	= شهری است در آسیا که مُشک آن معروف بوده است .
خرد	= عقل
خوشا	= چه خوش است، چه خوب است .
دلکش	= آنچه دل را به خود می کشد، خوش .
روا	= سزاوار، پسندیده
سرایم	= شعر بگویم
سیم	= نقره
صفاهان	= اصفهان
عنبر	= ماده ای خوشبوست
عنبر نسیم	= نسیمش بوی عنبر می دهد .
کاووس کی	= کیکاووس ، یکی از پادشاهان داستانی ایران
کران تا کران =	سرتاسر
کز	= که از

کَشَش	=	کسی آن را
گرامی	=	عزیز
مرز	=	سرزمین
مُشک	=	ماده‌ای خوشبو و سیاه‌رنگ
مشکبیز	=	در اینجا یعنی بوی مشک می‌پراکند.
ملک	=	سرزمین، آب و خاک
موافق	=	سازگار
مینو	=	بهشت
مینو سرشت	=	چیزی که طبیعت بهشتی دارد.
نبودست	=	نبوده است

پرسش :

- ۱- شاعر، فارس را به کجا تشبیه کرده است؟
- ۲- کدام یک از شهرهای دیگر را شاعر شبیه بهشت دانسته است؟
- ۳- کدام شهر است که به نظر شاعر در دنیا نظیرش نیست؟
- ۴- «عروس جهان» در این شعر چه شهری است؟
- ۵- شاعر کجا را پر از سبزه و گل و گیاه دانسته است؟

تکلیف شب اول :

درس را به دقت و با صدای بلند بخوانید.
 جواب این سؤالها را بنویسید:

- ۱- کدام شعر مربوط به فارس است؟

- ۲- اهواز به نظر شاعر چطور است؟
- ۳- دربارهٔ اصفهان شاعر چه گفته است؟
- ۴- کدام شعرها مربوط به رشت و مازندران است؟
- ۵- چه چیز شهر ختن معروف بوده است؟
- ۶- کاووس کی که بوده است؟

تکلیف شب دوم :

از روی درس یک بار با خط خوش بنویسید و شعر را حفظ کنید.

افسانه آفریقایی

گرمای سختی بود و خورشید سوزان هر روز بر زمین می تابید. رودها بی آب شد و دریاچه ها تهی ماند، مزرعه ها خشک گردید و خشکسالی پدید آمد. گرسنگی مردم را از پا در آورده* بود. همه نزد پیران قوم رفتند و از آنان خواستند تا تدبیری* بیندیشند. در آن میان جادوگر پیری گفت: دریاچه ها پر آب خواهد شد و باران زمین را زنده خواهد کرد به شرط آنکه شما دختر زیبایی را قربان کنید.

همه نزد پدر زیباترین دختر دهکده رفتند و گفتند: نجات مردم در دست توست. اگر حاضر بشوی که دختر خود را فدا کنی همه از مرگ رهایی می یابند. پدر فرزند خود را به کنار دریاچه برد. دخترک پرسید: پدر، آیا راست است که تو پذیرفته ای که مرا برای نجات مردم قربان کنند؟

پدر گفت: آری راست است و آثار* غم بر چهره اش نمایان

شد.

دختر گفت: پس ای باران بیار تا مردم نجات بیابند!

آب دریاچه بالا آمد و به زانوی دخترک رسید.

— مادر، آیا راست است که تو پذیرفته ای که برای نجات مردم

مرا قربان کنند؟

— آری، راست است. مادر دست بر چشم نهاد تا کسی اشکش



را نبیند .

– پس ای باران ببار و مردم را نجات

بده!

آب تا سینه دخترک بالا آمد .

– برادر جان، آیا راست است که تو

پذیرفته‌ای که برای نجات مردم مرا

قربان کنند؟

برادرش با چشمانی اشکبار گفت :

آری، راست است!

– پس ای عزیزان من ، خدا حافظ!

من در این دریاچه می‌میرم تا

باران ببارد و دیگران نمیرند!

در این هنگام آب از سر دخترک گذشت. در آسمان برق جهید و صدای رعد برخاست و باران تندی زمین را سیراب کرد. فردای آن روز جوانی به ده آمد که نامزد دخترک زیبا بود. جوان به کنار دریاچه رفت و از شدت خشم بر آب دریاچه که نامزدش را فرو برده بود تازیانه* زد. ناگهان از دور صدایی به گوشش رسید: دوست من اگر تو هم در اینجا بودی، آیا نمی پذیرفتی که مرا برای نجات مردم قربان کنند؟

جوان با اندوه* فراوان گفت: من نیز می پذیرفتم. در این هنگام آب دریاچه به یک سو رفت و دخترک زیباتر و شادمانتر از پیش نمایان شد و خرامان پیش آمد و همراه نامزد خود به سوی شهر روان گشت.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه:

آثار = اثرها، نشانه‌ها

از پا در آورده بود = عاجز و ناتوان کرده بود.

اندوه = غم، غصه

تازیانه = شلاق

تدبیری بیندیشند = فکر چاره‌ای بکنند.

پرسش :

- ۱- خشکسالی از چه پدید می آید؟
- ۲- چرا جان مردم به خطر افتاده بود؟
- ۴- جادوگر پیر شرط آمدن باران را چه می دانست؟
- ۴- چرا پدر و مادر حاضر شدند که دختر خود را قربان کنند؟
- ۵- از کجا معلوم است که پدر و مادر و برادر از قربان کردن دختر غمگین بودند؟
- ۶- چرا دختر که خود را فدا کرد؟
- ۷- این داستان از چه مردمی است؟

تکلیف شب اول :

از روی این کلمه های همخانواده سه بار بنویسید :

تابیدن، تابش، تابناک - زراعت، زارع، مزرعه - غم، غمگین، غمناک - پذیرفتن، پذیرش، پذیرایی.

جواب پرسشهای درس را بنویسید.

تکلیف شب دوم :

از روی بندهای دوم و سوم این درس یک بار به دقت بنویسید.

زیر فعلها را خط بکشید و آنها را جداگانه بنویسید.

نامه‌ای از آبادان (۱)

روزی مهین به دبستان آمد و به دوست خود منیژه گفت که پدرش از طرف اداره مأمور آبادان شده است. مهین و منیژه قرار گذاشتند که با هم مکاتبه کنند و به قول خود نیز وفا کردند. منیژه در نامه‌های خود از احوال دوستان تهرانی و اخبار دبستان می‌نوشت و نامه‌های مهین بیشتر درباره سفر او بود و چیزهای تازه‌ای که می‌دید. شاید دو نامه اول مهین برای شما هم قابل توجه باشد.

منیژه عزیزم
آبادان ۱۰ آذر ۱۳۰۰

چند روزی است که تو را ندیده‌ام و دلم برایت تنگ شده است. حال تو و دوستان تهرانی چگونه است و چه می‌کنید؟ یادت باشد که قول داده‌ام که خبرهای تازه را برایت بنویسم. ما صبح روز سه‌شنبه با قطار از تهران حرکت کردیم. اولین بار بود که من سوارترین می‌شدم و هرچه در داخل و خارج آن می‌دیدم برایت می‌گفتم. مدتها کنار پنجره ایستاده بودم بیرون را تماشا می‌کردم. هرچه از شهر دورتر می‌شدیم، بر سرعت قطار افزوده می‌شد. تیرهای تلگراف و درختها به سرعت از جلو چشم می‌گذشتند. مثل این بود که از ما می‌رسیدند و می‌گریختند. پس از چند ساعت به قم رسیدیم. از دو گنبد طلایی حضرت معصومه در نور آفتاب می‌درخشید. در ایستگاه مسافران برای خریدن سوغات قم و نان و ماست پیاده می‌شدند ولی متأسفانه فرصت نبود که برای

زیارت به شهر بروند .

بین قم و اراک وقت مسافران به نماز خوردن و استراحت گذشت . کم کم رفت و آمد در راهروهای قطار بیشتر شد ، عده ای چمدانهای خود را به دست گرفته بودند . معلوم بود که قطار به اراک نزدیک می شود . پدرم از سرو صدای بیدار شد و گفت : « به ! چه زود به اراک رسیدیم » وقتی که من بچه بودم از تهران تا اراک را در چندین روز طی می کردیم ولی حالا ، چند روزه فرق کرده است ، صبح راه افتادیم و بنور غروب نشده به اراک رسیده ایم .

بعد از اراک قطار کم کم به کوهها نزدیک می شد و تمام شب از داخل تونلهای بزرگ و کوچک می گذشت . می گویند که این قسمت راه بسیار زیباست و دره های سبز و خرم دارد . صبح که بیدار شدیم ، دیگر اثری از کوهها نبود و در دشت خوزستان پیش می رفتیم . چیزی گذشت که به اهواز ، مرکز خوزستان ، رسیدیم . از آنجا هم گذشتیم و کمی بعد قطار وارد ایستگاه خرمشهر شد . در ایستگاه پدرم ماشینی کرایه کرد تا ما را به آبادان برساند . از روی پل بزرگ رودخانه کارون گذشتیم و نخلستانهای خرمشهر را پشت سر گذاشتیم . ناگهان از دور ستونهای بلندی پدید آمد ، پدرم گفت : اینها لوله های پالایشگاه^{*} است ، چند روز شبیه ستونهای عظیم تخت جمشید است .
خوب میتره جان مثل اینکه زیاد نوشتم ، با تو خدا فطی می کنم و منتظر نامه ات هستم .

دوست تو - همین

کلمه های تازه :

پالایشگاه = تصفیه خانه ، جایی که نفت خام را صاف می کنند

عظیم = بزرگ

مأمور = کسی که به دنبال کاری فرستاده می شود .

مکاتبه = به هم نامه نوشتن

پرسش :

- ۱- پدر منیژه به کدام شهر مأمور شده بود؟
- ۲- مهین و منیژه در کدام شهر با هم به یک مدرسه می رفتند؟
- ۳- آیا مهین تا به حال با ترن مسافرت کرده بود؟ از کجا دانستید؟
- ۴- قبر حضرت معصومه در کدام شهر است؟
- ۵- چه چیز شهر قم معروف است؟
- ۶- اراک از تهران دورتر است یا قم؟
- ۷- بعد از چه شهری قطار وارد قسمت کوهستانی شد؟
- ۸- چه شهری مرکز خوزستان است؟
- ۹- چرا منظره پالایشگاه را با منظره تخت جمشید مقایسه می کنند؟

تکلیف شب اول :

از روی قسمتی که قطار از اراک گذشت تا آخر درس یک بار با توجه به املاهای کلمه ها بنویسید.

تکلیف شب دوم :

این جمله‌های درهم ریخته را مرتب بکنید و از روی آنها یک بار بنویسید و زیر فعلها را خط بکشید :

۱- مأمور پدر شد منیژه

۲- خود منیژه در دوستان نامه‌هایش از گفتگو می کرد تهرانی

۳- بار مهین بود که اولین مسافرت با می کرد قطار

۴- می درخشید از گنبد دور طلایی

از روی این کلمه‌های همخانواده پنج بار بنویسید :

امر، مأمور، مأموریت - صاف، تصفیه .

نامه دوم مهین را با دقت بخوانید تا بتوانید در کلاس به پرسشهای درس جواب بدهید .

نامه‌ای از آبادان (۲)

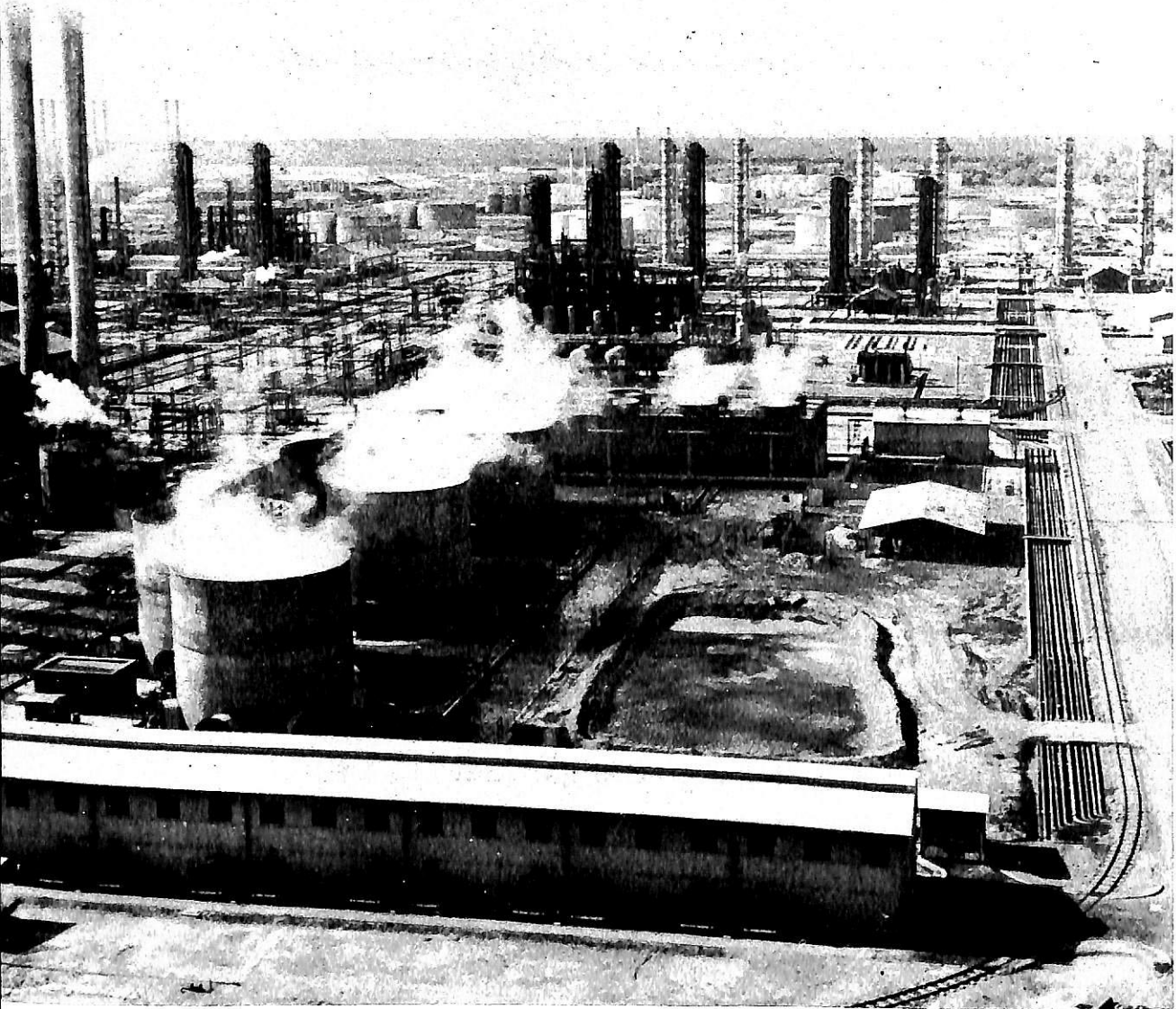
آبادان ۱۵ دی ۱۳۰۰

میزه عزیزم، چند روز پیش نامه ات رسید از مرده سلامت تو و دوستان بسیار خوشحال شدم. چقدر دلم می‌خواست که با شما بودم و مثل گذشته در کارها و بازیهای شما شرکت داشتم. من هم اینجا به مدرسه می‌روم و کم‌کم دوستانی پیدا کرده‌ام و دیگر مثل روزهای اول تنها و غریب نیستم.

روزهای تعطیل به من خیلی خوش می‌گذرد، زیرا که بیشتر وقتها با پدر و مادرم برای تماشای محله‌های مختلف آبادان و خرمشهر می‌رویم. میزه جان برخلاف تهران که اصلاً رودخانه ندارد، آبادان جزیره است و دور تا دور آن را خلیج فارس و شط العرب و رودهای کارون و بهشتی گرفته است. علت همین فراوانی آب شهر آبادان بسیار سبز و خرم است. پالایشگاه و لوله‌های نفت هم آن را به صورت شهر صنعتی بزرگی در آورده است. برای همین هم هست که به آبادان «شهر نفت» می‌گویند. جمعه پیش جای تو خالی برای گردش به خرمشهر رفتیم. این شهر هم در کنار رود کارون و شط العرب واقع شده است. نمی‌دانی چه شتیهایی بزرگی در بندرگاه این شهر لنگر انداخته بودند! روی کارون هم همیشه قایقهای کوچک و بزرگ در حرکت است. مردم خرمشهر معمولاً سوار قایقهای بلند و باریکی می‌شوند که به آن بلم می‌گویند. شنیده‌ام که تا چند سال پیش فقط با قایق می‌شد از این طرف



دور تا دور آبادان و خرمشهر پر از نخلستان است .



پالایشگاه آبادان

کارون به طرف دیگر آن رفت ، ولی حال پل بزرگی ساخته اند که با ماشین از روی آن می توان گذشت .
دور تا دور آبادان و خرمشهر پُر از نخلستان است . نمی دانی که در کنار رودخانه و در میان این
نخلستانها ، غروب خورشید چقدر زیباست ! کاش می توانستی که تعطیلات عید به آبادان بایی
و همه این چیزها را از نزدیک ببینی .

حالا دیگر با اجازه تو نامه ام را تمام می کنم . از قول من به همه دوستان سلام برسان .

دوست تو - مهین

کلمه های تازه :

غریب = نا آشنا ، دور از وطن

پرسش :

- ۱ - چرا روزهای تعطیل به مهین خوش می گذشت ؟
- ۲ - دور تا دور آبادان را چه چیز فرا گرفته است ؟
- ۳ - چرا آبادان سبز و خرم است ؟
- ۴ - چرا آبادان را «شهر نفت» می گویند ؟
- ۵ - کشتیهای بزرگ در کجا لنگر انداخته بودند ؟
- ۶ - مهین دلش می خواست که منیژه در تعطیلات عید چه بکند ؟

تکلیف شب اول :

برای یکی از دوستان یا خویشانان که در شهر دیگری زندگی
می کند نامه ای بنویسید و در آن از شهر خود صحبت کنید .

تکلیف شب دوم :

از روی این جمله‌ها یک بار بنویسید و زیر کلمه‌ای که فعل به آن برمی‌گردد خط قرمز بکشید .

مثال : ما روز سه‌شنبه حرکت کردیم .

۱ - من به مدرسه می‌روم .

۲ - نامه‌تو چند روز پیش رسید .

۳ - مهین و منیژه با هم مکاتبه کردند .

۴ - در ایستگاه مسافران از ترن پایین آمدند .

۵ - بر روی کارون همیشه قایق‌های کوچک و بزرگ حرکت می‌کنند .

۶ - مردم خرّمشهر معمولاً بلم سوار می‌شوند .

۷ - مهین به منیژه نامه نوشت .

۸ - رود کارون از کنار خرّمشهر می‌گذرد .

۹ - کشتیها در بندر لنگر انداخته‌اند .

۱۰ - من نامه‌ام را تمام می‌کنم .

بانوی فانوس به دست

در حدود صد سال پیش در یک خانواده بسیار ثروتمند انگلیسی به نام «نایتینگل»، دختری به دنیا آمد که او را فلورانس نامیدند.

در آن زمان رسم نبود که دختران درس بخوانند و بیشتر مردم، به خصوص اشراف^{*}، آموختن علم را فقط برای پسران لازم می‌دانستند؛ ولی فلورانس میل نداشت که مانند دختران اشراف پرورش یابد. از این رو با کمک پدر به تحصیل علم پرداخت. هنگامی که کودک بود، روزی به پزشکی کمک کرد تا پای شکسته سگی را زخم بندی کند. از آن وقت به کار پرستاری علاقه‌مند گشت و چون بزرگ شد خواست که به آموختن این فن بپردازد.

در آن زمان بیشتر زنان پرستار بیسواد بودند. خانواده نایتینگل از اینکه دخترشان به آموختن فن پرستاری مایل شده بود سخت ناراضی بودند ولی فلورانس با وجود مخالفت خانواده خود از این تصمیم باز نگشت و در این راه از هیچ کوششی دریغ نکرد و پیوسته در پرستاری با رویی گشاده نا مطبوعترین^{*} کارها را انجام می‌داد. فلورانس سالها در بیمارستانهای لندن خدمت کرد تا آنکه میان انگلیس و روس جنگی شروع شد و به این دختر فداکار خبر رسید که بسیاری از سربازان زخمی شده‌اند و به کمک پرستارانی مانند

او نیازمندند.

فلورانس با سی و هشت نفر از زنان پرستار به میدان جنگ شتافت. در آنجا به حال زخمیان جنگ رسیدگی می‌کرد و به نظافت بیمارستانها می‌پرداخت و حتی شبها فانوس به دست به بالین بیماران می‌آمد و آنان را دلداری می‌داد. به این ترتیب فلورانس و همکارانش عدّه بسیاری را از مرگ نجات دادند. سربازان و بیماران به این زنان فداکار با نظر احترام نگاه می‌کردند و بیش از همه فلورانس را محترم می‌داشتند و او را «بانوی فانوس به دست» می‌نامیدند.

در این هنگام فلورانس به بیماری سختی دچار شد و ناچار به انگلستان بازگشت. وی بر اثر بیماری چنان ناتوان شده بود که دیگر نتوانست به کارپرستاری ادامه بدهد، اما باز هم بیکار ننشست و در فن پرستاری کتابی نوشت. در این هنگام مدرسه پرستاری «فلورانس نایتینگل» به نام او تأسیس شد و فلورانس اغلب به امور این مدرسه رسیدگی می‌کرد.

این زن فداکار در هشتاد و هفت سالگی به دریافت بزرگترین نشان خدمت نایل شد. این نشان تا آن زمان به هیچ زنی داده نشده بود. فلورانس نایتینگل در نود سالگی جهان را بدرود گفت ولی نامش جاویدان^{*} ماند.

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

اشراف = بزرگان

جاویدان = همیشگی

دریغ نکرد = کوتاهی نکرد، مضایقه نکرد

نامطبوع = ناخوشایند

پرسش :

- ۱- فلورانس نایتینگل در کجا بدنیا به دنیا آمده است؟
- ۲- فلورانس نایتینگل از چه خانواده‌ای بود؟
- ۳- چه شد که فلورانس به کار پرستاری علاقه مند گشت؟
- ۴- چرا خانواده نایتینگل از اینکه دخترشان پرستار شود ناراضی بودند؟
- ۵- فلورانس در کار پرستاری نامطبوعترین کارها را چگونه انجام می داد؟
- ۶- فلورانس برای چه به میدان جنگ رفت؟
- ۷- چرا فلورانس را «بانوی فانوس به دست» می نامیدند؟
- ۸- چرا بزرگترین نشان خدمت را به فلورانس نایتینگل دادند؟

تکلیف شب اول :

- ۱- با هر یک از این کلمه های همخانواده یک جمله بسازید :
ثروت، ثروتمند - حاصل (نتیجه)، تحصیل، محصل -

علاقه، علاقه‌مند، متعلق - تصمیم، مصمم.

۲- از روی هر یک از این کلمه‌ها سه بار بنویسید و به املاي آنها توجه کنید:

دریغ، نامطبوع، اشراف، نظافت، محترم، تأسیس، اغلب.

تکلیف شب دوم:

- هر یک از این جمله‌ها را یک بار بنویسید و در هر جمله انجام دهنده کار را تعیین کنید و زیر آن خط قرمز بکشید:

مثال: فلورانس در یک خانواده ثروتمند به دنیا آمد.

۱- اشراف علم را فقط برای پسران لازم می‌دانستند.

۲- فقط پسران تحصیل علم می‌کردند.

۳- سربازان و بیماران فلورانس نایتینگل را محترم می‌شمردند.

۴- فلورانس در پرستاری از بیماران نامطبوع‌ترین کارها را انجام می‌داد.

۵- پرستاران به نظافت بیماران پرداختند.

۶- این زن فداکار نشان افتخار دریافت کرد.

۷- فلورانس نایتینگل در نود سالگی در گذشت.

- از روی سه بند آخر درس یک بار با دقت و خط خوش بنویسید.

موزه

قرار بود که شاگردان کلاس چهارم به موزه ایران باستان بروند تا یادگارهای دوران گذشته ایران را از نزدیک ببینند. روز قبل آموزگار بر روی تخته سیاه چنین نوشت:

بازدید از موزه ایران باستان

ساعت حرکت: ۹ صبح

نشانی: خیابان موزه - موزه ایران باستان

وسایل کار: دفترچه یادداشت و مداد

شاگردان نیز این مطالب* را در دفتر خود یادداشت کردند. سپس آموزگار دانش آموزان را به سه دسته تقسیم کرد: قرار شد که دسته اول پس از دیدن موزه دربارهٔ سلاحهای جنگی ایرانیان قبل از اسلام گزارشی تهیه کند و دسته دوم دربارهٔ لباس و وسایل زندگی مردم آن دوره گزارشی بنویسد. موضوع گزارش گروه سوم وصف موزه بود.

پس از آنکه معلوم شد که هر یک از شاگردان جزو چه گروهی

هستند، آموزگار گفت: بچه‌ها برای اینکه گزارش شما دقیق و مفید باشد باید چند چیز را در نظر داشته باشید:

اولاً، باید افراد* هر گروه چیزهای جالب توجهی را که در موزه می‌بینند یا مطالبی را که از راهنما می‌شنوند یادداشت کنند. ثانیاً*، برای روشن شدن نکته‌هایی که در گزارش نوشته می‌شود بهتر است که نوشته با نقاشی یا عکس همراه باشد.

ثالثاً*، همه اعضای گروه یادداشتهای خود را باید به منشی گروه بدهند تا او آنها را مرتب و منظم کند و از همه آنها گزارش کاملی تهیه کند. وقتی که گزارش آماده شد منشی آن را برای افراد گروه می‌خواند تا همه درباره آن اظهار نظر* بکنند و مطمئن بشوند که نکته‌ای از قلم نیفتاده و اشتباهی روی نداده است. پس از آن باید گزارش را با خط خوش بنویسید و به من بدهید. خواهش می‌کنم که هنگام نوشتن گزارش این نکته‌ها را رعایت بکنید:

۱ - بالای صفحه سمت راست ورقه بنویسید:

موضوع گزارش:

تاریخ:

۲ - در نوشتن گزارش باید توجه داشته باشید که هر موضوعی به دقت و بدون مطالب اضافی نوشته شود.

۳ - گزارش شما باید از روی نقشه منظمی تهیه شود، به این ترتیب

که اول هدف کار را بنویسید، سپس موضوع را شرح دهید، و در آخر نتیجه را بیان کنید.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

اعضای نظر بکنند = عقیده خود را بیان بکنند.	
افراد	= اشخاص
ثانیاً	= در مرتبه دوم
ثالثاً	= در مرتبه سوم
سلاح	= ابزار و آلات جنگ
مطالب	= مطالبها
مطمئن شوند	= خاطر جمع شوند
وصف	= بیان حالت و صفت چیزی

پرسش :

- ۱- قرار بود که شاگردان کلاس چهارم برای گردش علمی به کجا بروند؟
- ۲- آموزگار بر تخته سیاه چه نوشت؟
- ۳- برای چه آموزگار شاگردان را به سه دسته تقسیم کرد؟
- ۴- شاگردان برای تهیه گزارش چند چیز را باید در نظر داشته باشند؟

۵- برای نوشتن گزارش چند نکته را بنامد که رعایت بکنند؟

به این نکته توجه کنید:

در جمله «شاگردان به گردش علمی رفتند»، فعل «رفتند» به کلمه «شاگردان» بر می گردد و شاگردان هستند که کار رفتن به گردش علمی را انجام داده اند. پس کلمه «شاگردان» در این جمله «فاعل» است.

فاعل کسی یا چیزی است که انجام دادن کاری را به آن نسبت می دهند.

تکلیف شب اول :

– جواب این سؤالها را از روی درس به دقت بنویسید :

۱- کار هر یک از دسته ها چه بود؟

۲- قرار شد همه اعضای یک گروه یادداشتهای خود را به چه کسی بدهند؟

۳- وظیفه منشی گروه در تهیه گزارش چه بود؟

۴- سه نکته ای که باید در نوشتن گزارش به خاطر داشت کدام است؟

– از روی هر یک از این کلمه ها سه بار بنویسید : وصف، سلاح، اولاً، ثانیاً، ثالثاً، مطمئن، رعایت، مطالب، منظم.

تکلیف شب دوم :

– معلوم کنید که هر یک از این کلمه‌ها از چه جزء‌هایی ترکیب شده است :

مثال: کارگر = کار + گر

یادداشت ، راهنما ، خوشبخت ، فداکار ، ثروتمند ، علاقه‌مند .

فراموشکار ، شکارچی ، همکار ، کارمند ، هنرپیشه ، هنرمند .

– در این جمله‌ها به جای نقطه‌ها فاعل مناسب بگذارید، سپس از روی جمله‌ها یک بار بنویسید :

۱ – ... به موزه رفتند .

۲ – ... گزارشها را مرتب کرد .

۳ – فردا ... به سفر می‌رود .

۴ – ... از شاخه‌های درخت پریدند .

۵ – ... در حیاط دبستان بازی می‌کنند .

۶ – ظهرها ... در مدرسه ناهار می‌خورد .

۷ – امروز صبح ... با اتوبوس به مدرسه آمدیم .

۸ – آیا ... این کتاب را خوانده‌اید؟

۹ – ... صبح زود به دبستان می‌آییم .

۱۰ – ... تکالیف شب خود را مرتب انجام می‌دهد .

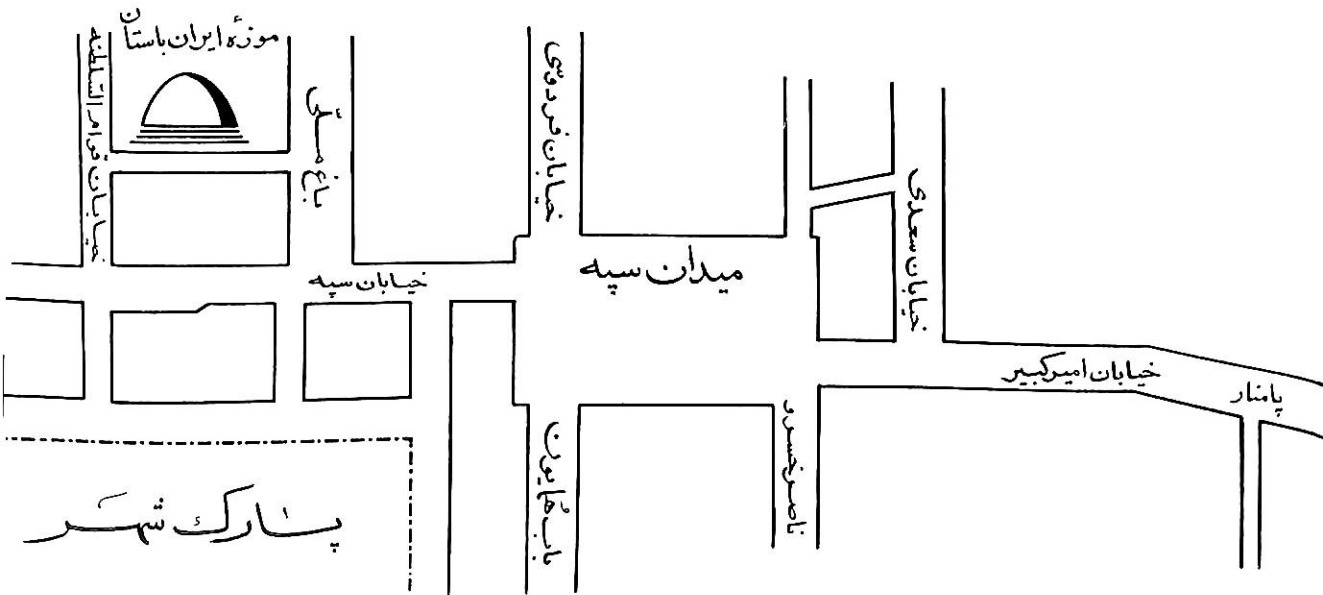
موضوع گزارش: موزه ایران باستان

تاریخ: ۲ دی ۱۳۴۱

منشی گروه: پرویز شیرازی

هدف: امسال درس تاریخ ما مربوط به دوره بعد از اسلام است و برای آنکه درسهای تاریخ سال گذشته را به یاد بیاوریم و به خوبی به زندگی مردم ایران باستان آشنا بشویم روز یازده آذر همراه آقای آموزگار به موزه ایران باستان رفتیم.

محل موزه: موزه ایران باستان در مرکز شهر تهران قرار دارد و از دبستان ما چندان دور نیست. راهی که اتوبوس تا موزه طی کرد* در این نقشه دیده می شود.



تاریخچه

: ساختمان دو طبقه موزه ایران باستان در سال ۱۳۱۶ به پایان رسیده است. در طبقه اول اشیائی* از دوره ماقبل تاریخ و آثاری از ایران پیش از اسلام به نمایش گذاشته شده است. در طبقه دوم آثار ایران بعد از اسلام جای دارد.

بازدید

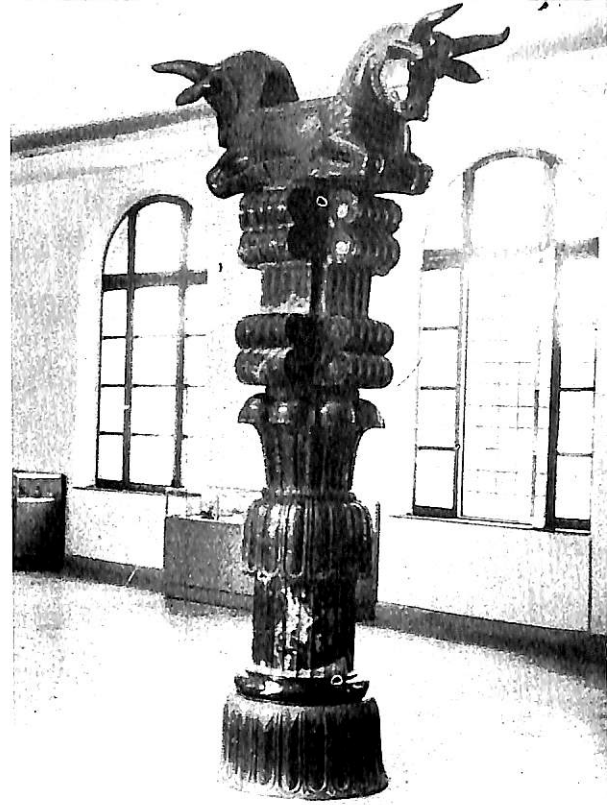
: برنامه ما فقط بازدید از طبقه اول بود. از سمت راست شروع کردیم. در جعبه های شیشه ای بزرگ گُرزها و تَبَرهای سنگی و کاسه های گلی و وسایل دیگر زندگی مردمی بود که در غارها زندگی می کردند. در زیر هر چیز نوشته شده بود که در کجا به دست آمده و یادگار چند هزار سال پیش است.

بعد به دوره تاریخی رسیدیم. راهنمای موزه گفت که در این قسمت سه مرحله* از تاریخ ایران نمایش داده شده است: هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان.

در قسمت مربوط به هخامنشیان نمونه هایی از ظرفها و مجسمه های آن دوره را دیدیم. در جعبه های شیشه ای دستبندها و گردنبندها و گوشواره های طلایی عصر* هخامنشی قرار داشت. همچنین بعضی از سرستونهای

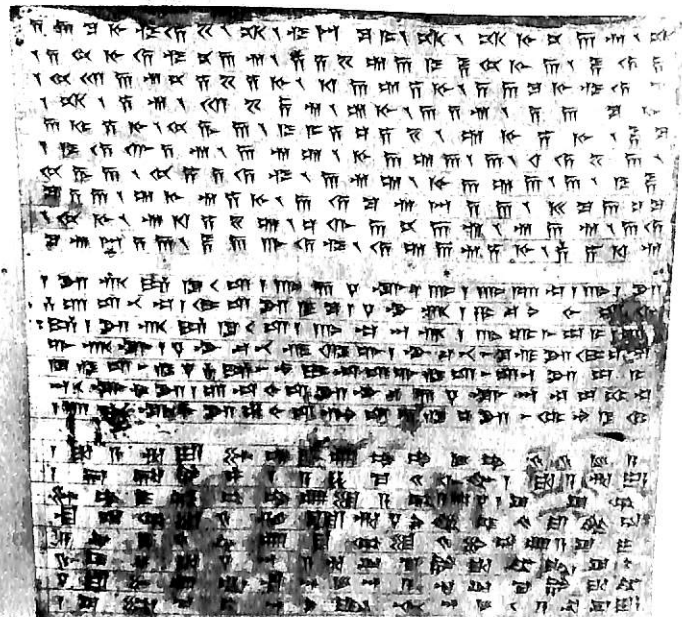


شیر سنگی از دوره هخامنشی



سر ستون سنگی زیبا از دوره هخامنشی

خط میخی بر روی لوحه
طلا از دوره هخامنشی



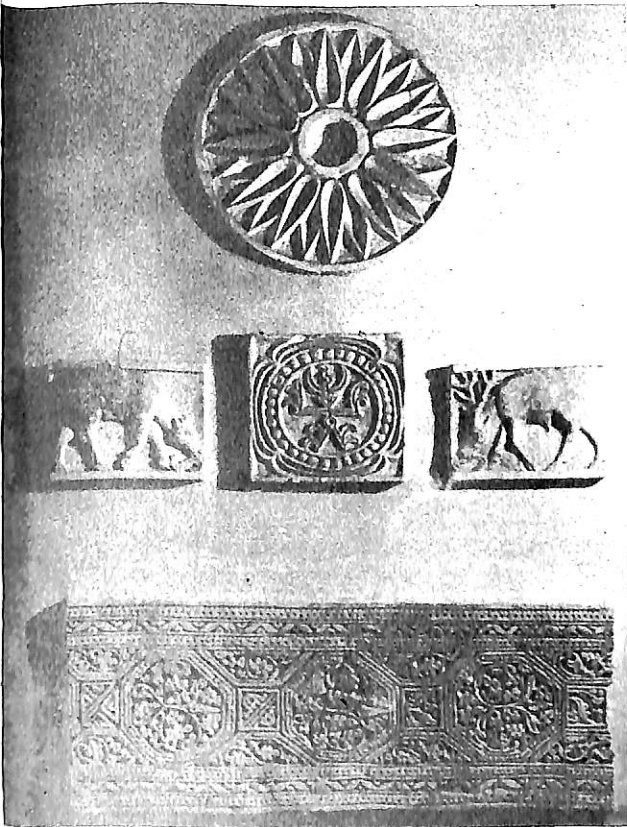


جام سفالین
از دوره اشکانی



مجسمه مفرغی مرد اشکانی

نمونه گچبری های دوره ساسانی



از وسایل زندگی دوره ساسانی



سنگی عظیم و زیبا و نمونه‌ای از پلکانهای کاخ شاهنشاهی هخامنشی را از تخت جمشید آورده و در آنجا گذارده بودند. اولین بار بود که خط میخی را دیدیم. خط میخی، خط ایرانیان دوره هخامنشی بوده است که بر روی سنگها و لوحه‌های طلا و نقره کنده شده است. در قسمت مربوط به دوره اشکانیان یک مجسمه و سایر چیزهایی که از مفرغ^{*} ساخته شده است دیده می‌شود. مجسمه مفرغی مرد اشکانی به خوبی لباس مردان آن دوره را نشان می‌دهد. این مجسمه را در خاک بختیاری به دست آورده‌اند.

در قسمت سوم وسایل زندگی و جامه‌های نقره‌ای دوره ساسانی دیده می‌شود. بر دیوار این قسمت نمونه‌ای از گچ بریهای زمان ساسانیان را می‌توان دید. راهنما می‌گفت که بیشتر این اشیاء در دامنه‌های شمالی البرز (در شمال ایران) به دست آمده است.

بازدید ما در این قسمت پایان یافت. امیدواریم که در آخر سال برای دیدن آثار دوره اسلامی به طبقه دوم موزه نیز برویم. این بازدید برای ما بسیار مفید بود، زیرا تمام چیزهایی را که پارسال در تاریخ خوانده بودیم

امسال توانستیم ببینیم و درست مثل این بود که تاریخ
سال گذشته را دوره کرده باشیم.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

اشیاء = چیزها

طی کرد = پیمود

عصر = زمان

ما قبل تاریخ = به دوره‌ای می‌گویند که هنوز هیچ خطی اختراع نشده
بود.

مرحله = دوره

مفرغ = نوعی فلز است.

پرسش :

- ۱- هدف رفتن به موزه ایران باستان چه بود؟
- ۲- موزه ایران باستان در کدام شهر ایران است؟
- ۳- به نقشه درس نگاه کنید. شاگردان از کدام میدان معروف
تهران گذشتند تا به موزه رسیدند؟
- ۴- ساختمان موزه چند طبقه است؟
- ۵- چرا دانش آموزان این بار فقط از طبقه اول دیدن کردند؟

تکلیف شب اول :

با دقت درس را بخوانید و جواب این سؤاها را بنویسید:

۱- در سه قسمت موزه آثار چه دوره‌هایی از تاریخ ایران نشان داده شده است؟

۲- در بازدید از موزه از کدام طرف باید شروع کرد؟

۳- در این موزه دوره تاریخ ایران قبل از اسلام را به چه مرحله‌هایی تقسیم کرده‌اند؟

۴- ایرانیان زمان هخامنشی با چه خطی چیز می‌نوشتند؟

۵- سر ستونها و پلکانهای دوره هخامنشی را از کجا به موزه آورده‌اند

۶- اشیاء مربوط به دوره اشکانی را از کجا به دست آورده‌اند؟

۷- خاک بختیاری در دامنه چه کوهی است و در کدام قسمت ایران قرار دارد؟

۸- اشیاء مربوط به دوره ساسانی را از کجا به دست آورده‌اند؟

تکلیف شب دوم :

گزارشی از یکی از گردشهای علمی خود تهیه کنید.

سعدی

شیخ سعدی از شاعران و نویسندگان بزرگ ایران است که در قرن هفتم هجری می‌زیسته است. سعدی در شیراز متولد شد، ابتدا در همان شهر به تحصیل علم پرداخت، سپس برای کسب دانش به بغداد رفت. سعدی در حدود سی تا چهل سال به سیاحت^{*} پرداخت، و می‌گویند که به شهرهای بسیار مانند مکه و دمشق و بغداد مسافرت کرد و با اشخاص مختلف آشنا شد و چیزهای فراوان دید. سرانجام از سفر سیر شد و به شیراز بازگشت.

سعدی در حدود پنجاه سالگی کتاب «گلستان» را نوشت. گلستان کتابی است به نثر^{*} آمیخته به نظم^{*}. این کتاب دارای هشت باب^{*} است و هر باب شامل حکایتها و داستانهایی است که حاصل دیده‌ها و شنیده‌های اوست. سعدی گلستان خود را مانند باغی می‌داند که گل‌هایش هرگز پژمرده نمی‌شود. وی در این باره می‌گوید:

به چه کار آیدت ز گل طبیعی از گلستان من ببر ورقی
گل بهین پنج روزوشش باشد وین گلستان همیشه خوش باشد

دیگر از آثار سعدی «بوستان» است که سراسر آن به نظم است. این کتاب دارای ده باب است و در هر باب اندر^{*}زها و نکته‌های

اخلاقی و اجتماعی به صورت حکایت آورده شده است.

سعدی جز «بوستان» و «گلستان» آثار دیگر نیز دارد.

بعضی از شعرهای سعدی ضَرْبُ الْمَثَلِ شده است مثل این شعر:

نابُرده نِج نِج کِنج مِیسَر نمی شود مُزو آن گرفت جان برادر که کار کرد

مجموعه آثار سعدی را «کلیات سعدی» می گویند.

سعدی نزدیک به نود سال عمر کرد و در شیراز در گذشت.

آرامگاه او در همان شهر است.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

اندرز = پند

باب = در اینجا به معنی فصل کتاب یعنی قسمتی از کتاب

می‌باشد.

حاصل = نتیجه

سیاحت = جهانگردی

ضرب المثل = شعر یا عبارتی که به صورت مثل در آمده است

و مردم آن را در گفته‌ها و نوشته‌های خود به کار

می‌برند.

میسر نمی‌شود = به آسانی به دست نمی‌آید

نثر	= نوشته‌ای که شعر نباشد .
نظم	= شعر
وین	= واین

پرسش :

- ۱- شیخ سعدی چند سال پیش می‌زیسته است؟
- ۲- قرن چند سال است؟
- ۳- اکنون قرن چندم هجری است؟
- ۴- به نظر شما سعدی با چه وسیله‌هایی مسافرت می‌کرد؟
- ۵- سعدی چه کتابهایی نوشته است؟
- ۶- بوستان سعدی به نظم است یا به نثر؟
- ۷- به مجموعه آثار سعدی چه می‌گویند؟
- ۸- آرامگاه سعدی در کجاست؟

تکلیف شب اول :

- پنج سطر نثر و پنج بیت شعر بنویسید.
- شعرهای این درس را از حفظ کنید .

تکلیف شب دوم :

- با هر یک از این کلمه‌های همخانواده یک جمله بسازید :
- تولّد، متولّد - علم، عالم، معلوم - سیاحت ، سیّاح (جهانگرد).

اثر، آثار، تأثیر، مؤثر.

– در این جمله‌ها برای فاعلها، فعل مناسب بگذارید. سپس از روی

جمله‌ها یک بار بنویسید:

۱ – شیخ سعدی در شیراز . . .

۲ – مردم به تماشای آرامگاه سعدی . . .

۳ – ما هفته گذشته به گردش علمی . . .

۴ – سعدی «بوستان» را به نظم . . .

۵ – آیا شما شیراز را . . . ؟

جوان با فرمان و مادر

جوانی سراز رأیِ مادر بتافت	دل دردمندش به آذر بتافت*
چو بیچاره شد پیشش آورد مَهْد*	که امی سست مهر فراموش عهد*
نه گریان و در مانده بودی و خُرد*	که شبها ز دست تو خواهم نبرد
نه در مَهْد نیروی حالت نبود	مگس راندن از خود مجالست نبود
و آئی که از یک گس رنجبای*	که امروز سالار و سر پنجه ای*

(از «بوستان» سعدی)

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

آذر	=	آتش
بتافت	=	سوزاند. «دل دردمندش به آذر بتافت»، یعنی دلش را با سخنان تند و آتشین خود سوزانید.
خرد	=	کوچک
رأی	=	فکر، عقیده، در اینجا «سراز رأی مادر بتافت» یعنی از دستور و فرمان مادر سرپیچی کرد.
رنجهای	=	در رنج و زحمت هستی.
سالار	=	بزرگ

سربتافت = سرپیچی کرد
 سرپنجه‌ای = قوی‌دست هستی
 سست مهر = کسی که محبتش محکم و پا برجانیست .
 عهد = پیمان، «فراموش عهد» یعنی کسی که پیمان خود را
 فراموش می‌کند.
 مجالت نبود = قدرت نداشتی
 مهد = گهواره

پرسش :

- ۱ - این شعر از چه کتابی است؟
- ۲ - «بوستان» به نظم است یا نثر؟
- ۳ - جوان چگونه دل مادر را سوزانید؟
- ۴ - مادر به او چه گفت؟
- ۵ - چه شعر دیگری دربارهٔ مادر می‌دانید؟

تکلیف شب اول :

- از روی این درس یک بار با خط خوش بنویسید و درس را به صدای بلند بخوانید

تکلیف شب دوم :

- هر یک از این کلمه‌ها را در جمله‌ای به کار ببرید :
- بیچاره ، عهد ، گریان ، نیرو ، فراموش .
- شعر را از حفظ کنید .

حکایت

روزی به غرور جوانی باگنت بر مادر زدم . دل آزرده به کنجی نشست و
گریان همی گفت : مگر خرد می فراموش کردی که دشتی می کنی ؟

چه خوش گفت زالی به فرزند خویش چو دیدش پلنگ افکن و سپلین
گر از عهد خردیت یاد آمدی که بیچاره بودی در آغوش من
نکردی در این روز بر من جفا که تو شیر مردتی و من پیرزن

(از حکایتهای گلستان سعدی)

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه :

پلنگ افکن = کسی که پلنگ را بر زمین می اندازد ، دلاور ، شجاع

جفا = ستم

خردیت = کوچکیت ، کودکی

دل آزرده = رنجیده

زال = پیرزن

گر از عهد خردیت یاد آمدی = اگر دوره کودکی به یادت می آمد.

پرسش :

- ۱ - این داستان از چه کتابی است؟
- ۲ - گلستان سعدی تقریباً چند سال پیش نوشته شده است؟
- ۳ - این حکایت درباره چیست؟

تکلیف شب اول :

- از روی این درس یک بار با دقت و با خط خوش بنویسید و شعرهای آن را از حفظ کنید .
- خلاصه شرح حال سعدی را بنویسید .

تکلیف شب دوم :

- این جمله‌های درهم را مرتب بکنید و از روی آنها یک بار بنویسید .
- زیر فاعل هر جمله یک خط قرمز و زیر فعل هر جمله دو خط قرمز بکشید .
- ۱ - داشت کوتاهی در زورخانه .
- ۲ - دوخت مادر درشت به فرزند را خود چشمهای
- ۳ - کتاب در سالگی سعدی پنجاه نوشت را گلستان
- ۴ - بود روزهای تابیده بر زمین دراز سوزان خورشید
- ۵ - شد همان شیراز تحصیل سعدی کرد در متولد و شهر در
- ۶ - به راه افتاد تأمل آهو خرگوش پس کمی از به دنبال
- ۷ - « گلستان » در ما کتاب داستانهای می خوانیم جالب
- ۸ - از دور راههای مردم تماشای به سعدی می آیند آرامگاه

تلفن

زندگی مردم روز به روز آسانتر و دلپذیرتر می‌شود. مردم جهان هر روز به نوعی از ثمره* کوشش دانشمندان و مخترعان* بزرگ برخوردار می‌گردند. معمولاً داستان هر اختراعی به این ترتیب آغاز می‌شود که نکته‌ای ساده کنجکاوی دانشمندی را برمی‌انگیزد*. وی با شهامت* و پشتکار دنبال آن را می‌گیرد، از شکست دلسرد نمی‌شود، بلکه از آن پند می‌گیرد. سرانجام، پس از سالها رنج و زحمت، به آرزوی خود دست می‌یابد و اثری جاویدان از خود باقی می‌گذارد.

داستان زندگی «الکساندر گراهام بل» مخترع تلفن نیز چنین آغاز شد. بل آموزگار کودکان کر و لال بود و از کر بودن شاگردان خود رنج می‌برد. عاقبت به این فکر افتاد که یک گوشی بسازد تا به یاری آن کرها صداها را بشنوند. در این راه زحمت بسیار کشید و آزمایشها کرد.

روزی هنگام آزمایش بل ناگهان متوجه شد که به کمک برق می‌توان ارتعاشات* صدا را از جایی به جای دیگر فرستاد. بل دریافت که به رازی بزرگ* پی برده است. آن گاه به فکر ساختن دستگاهی افتاد که مردم بتوانند با آن از راه دور با یکدیگر گفتگو کنند.

برای رسیدن به این مقصود تحصیلات خود را در رشته برق ادامه داد. از آن پس اطاق کوچک او همیشه پر از سیم و وسایل برقی

بود. بارها در لحظه‌ای که گمان می‌کرد موفق شده است با شکست رو به رو می‌شد، زیرا باز سیمی بد بسته شده بود یا حساب کار در جایی غلط بود.

پس از سالها، روزی بل با همکار خود «واتسن» در دو اطاق جداگانه پشت دستگاههای گیرنده و فرستنده مشغول تجربه بودند. ناگهان بل صدایی را که دستگاه فرستنده ایجاد کرده بود با دستگاه گیرنده خود شنید. از این کشف بسیار شاد شد و به تکمیل دستگاه خود پرداخت. روزی که اولین تلفن ساخته شد، بل دستگاه گیرنده را در زیرزمین نزد واتسن گذاشت و خود در بالاخانه در پشت دستگاه فرستنده قرار گرفت و آن گاه در پشت تلفن چنین گفت: آقای واتسن، لطفاً تشریف بیاورید بالا.

لحظه‌ای بعد واتسن با شادی بسیار وارد اطاق شد و فریاد زد:

دستگاه کار می‌کند! صدای شما را شنیدم! عاقبت موفق شدید!

به این ترتیب باز مخترعی با کوشش و فداکاری خود وسیله‌ای دیگر برای آسایش مردم تهیه کرد. از آن زمان در حدود نود سال می‌گذرد. اکنون سراسر جهان با سیمهای تلفن به هم مربوط شده است و به آسانی می‌توان از این سوی جهان با آن سوی جهان گفتگو کرد.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

ایجاد کرده بود = به وجود آورده بود
ارتعاشات = لرزشها
برمی‌انگیزد = تحریک می‌کند
به آرزوی خود دست می‌یابد = به آرزوی خود می‌رسد .
پی برده است = راه یافته است ، فهمیده است .
تکمیل = کامل کردن
ثمره = نتیجه ، میوه
دلسرد = بی‌شوق ، بی‌میل
شهامت = دلیری
مخترع = کسی که چیزی را اختراع می‌کند.

پرسش :

- ۱- زحمت و کوشش دانشمندان چگونه در زندگی مردم تأثیر می‌کند؟
- ۲- به نظر شما چه چیز باعث پیشرفت کار مخترعان می‌شود؟
- ۳- مخترع تلفن کیست؟
- ۴- بل چگونه به فکر ساختن تلفن افتاد؟
- ۵- بل از چه قوه‌ای برای ساختن تلفن استفاده کرد؟
- ۶- اولین جمله‌ای که در تلفن گفته شد چه بود؟
- ۷- تقریباً چند سال از اختراع تلفن می‌گذرد؟

تکلیف شب اول :

– جواب این سؤالها را بنویسید :

۱ – مخترع چراغ برق که بود؟

۲ – مخترع هواپیما که بود؟

۳ – مخترع تلفن که بود؟

۴ – الکل را که کشف کرد؟

۵ – کتاب «گلستان» را که نوشت؟

– نام پنج دختر و پنج پسر و پنج شهر و پنج حیوان و پنج گیاه و پنج چیز را بنویسید .

تکلیف شب دوم :

– این جدول را حل کنید :

	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱					X			
۲				X				
۳		X			X		X	
۴	X		X					
۵							X	
۶			X					

از راست به چپ :

۱ – مخترع تلفن X پیر نیست ۲ – از آلات

موسیقی X بعضی از پیران بر پشت دارند

۳ – تب وارونه ۴ – بیدرنگ ۵ – تحصیل

دانش ۶ – بعضی از میوه‌ها این طوری درخت یک

نیست.

از بالا به پایین :

۱ – کافی است!

۲ – نه حرف می‌زند و نه می‌شنود

۳ – روش معمول

۴ – بو ندارد

۵ – زمان

۶ – کسی که از او حرف می‌زنیم X «بدل»

درهم ریخته

۷ – دو حرف کمتر از «نزدیک» X «درخت

انگور .

رنج و گنج

برو کار می کن گوی چیت کار
نگر تا که دهقان دانا چه گفت
که میراث خود را بداری دوست
من آن رانداستم اندر گنجاست
چو شد مهرمه کشتکه بر کنی
نمانید ناکنده جایی ز باغ
پدر مرد و پوران به امید گنج
به کاو آهن و سیل کنند زود
قصارا در آن سال از آن خوب تخم
نشد گنج پیدا ولی رنجشان

که سرمایه جاودانی است کار
به فرزندگان چون همی خواست خفت*
که گنجی ز پیشینیان اندر است
پرو هیدن و یافتن با شاست
همه جای آن زیرو بالا کنی
بگیری از آن گنج هر جا سراغ
به کاویدن دشت برودن رنج
هم اینجا هم آنجا و هر جا که بود
زیر تخم برخواست بهفتاد تخم
چنان چون پدر گفت شد گنجشان

(مک الشعرای بهار)

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

اندر = در

برکنید = بکنید

پژوهیدن = جستجو کردن

پیشینیان = گذشتگان

دانا = عالم و دانشمند ، در اینجا یعنی فهمیده و با تجربه .

قضا را = اتفاقاً ، از قضا

کاویدن = کندن

کشتزار = کشتگاه

مهر مه = ماه مهر

میراث = آنچه به ارث می‌رسد .

نگر = نگاه کن ، توجه کن .

نمانید = نگذارید .

همی خواست خفت = در اینجا یعنی خواست بمیرد .

پرسش :

۱ - این شعر از کیست ؟

۲ - چرا می‌گویند : کار سرمایه جاودانی است ؟

۳ - چرا به این دهقان گفته شده است «دانا» ؟

۴ - برای چه پسران همه دشت را زیر و رو کردند ؟

۵ - نتیجه رنج پسرها چه شد ؟

تکلیف شب اول :

– از روی این شعر یک بار به دقت و با خط خوش بنویسید و از آن تصویری بکشید .

تکلیف شب دوم :

- ۱ – از روی آن قسمت از درس که مربوط به نصیحت دهقان به پسرانش است ، یک بار بنویسید .
- ۳ – شعر را از حفظ کنید .

شیر و خورشید سرخ

در حدود یک قرن پیش در ایتالیا جنگ سختی در گرفت و نویسندہ‌ای از اهالی سوئیس در بارهٔ وضع ناگوار* زخمیان این جنگ کتاب کوچکی نوشت. در این کتاب نویسندہ پیشنهاد کرده بود کہ از میان مردم گروههای داوطلبی تشکیل شود تا به یاری زخمیان و بیماران میدانهای جنگ بشتابند. پیشنهاد این نویسندہ سبب شد کہ جمعیتی برای نجات زخمیان و آسیب دیدگان جنگ در سوئیس تشکیل شود.

چیزی نگذشت کہ کار این گروه مورد توجه دولتهای مختلف قرار گرفت و عاقبت جمعیت بین‌المللی صلیب سرخ به وجود آمد. علامت این جمعیت پارچهٔ سفیدی است کہ در میان آن صلیب سرخی دیده می‌شود. از آن پس قرار شد کہ هنگام جنگ در هر محلی کہ پرچم این جمعیت افراشته* شود آنجا از هجوم دشمنان در امان* بماند، و کسانی کہ این نشان را همراه داشته باشند بتوانند آزادانه در میان زخمیها آمد و رفت کنند.

کم کم کار صلیب سرخ از پرستاری بیماران و رسیدگی به احوال اسیران جنگی گذشت و به دوران صلح کشید. هر چه فعالیت این جمعیت بیشتر و نتیجهٔ آن بهتر می‌شد، دامنه‌اش نیز وسیعتر می‌گشت. در کشورهای مختلف نیز شعبه‌های بسیار از این جمعیت

به نامهای مختلف به وجود آمد.

در ایران نیز در سال ۱۳۰۱ جمعیت شیر و خورشید سرخ تشکیل گردید. وظیفه این جمعیت تنها رسیدگی به زخمیها و یا اسیران جنگی نیست بلکه در ایام صلح نیز وظیفه‌هایی به عهده دارد. تهیه وسایل پیشگیری از امراض* واگیردار مانند آبله، و رسیدگی به آسیب دیدگان حوادث ناگهانی مانند زلزله و سیل، و تربیت پرستارهای با تجربه و دلسوز از وظایف این جمعیت است. سازمان جوانان شیر و خورشید سرخ نیز جوانان داوطلب را برای این گونه خدمت‌های اجتماعی تربیت می‌کند.

چنانکه می‌بینید یک واقعه محلی در ایتالیا باعث پیدایش جمعیت بزرگ خیریه‌ای در جهان گردید که همه شعبه‌های آن هدف واحدی دارند. همینکه در گوشه‌ای از جهان حادثه‌ای پیش آید و جان مردم به خطر بیفتد گروه‌های امدادی* این جمعیتها، از هر مذهب و ملت، به یاری آنها می‌شتابند. در حقیقت هدف مقدس جمعیت شیر و خورشید سرخ این شعر سعدی است که می‌گوید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش ز یک گوهرند*
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضو ما را مانند قرار*
تو کز محنت دیگران بی‌غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

امدادی	=	کمکی
امراض	=	مرضها ، بیماریها
بنی آدم	=	آدمیان
پرچم افراشته شود	=	پرچم بالا برود
حوادث	=	حادثه ها ، پیشامدها
در امان بماند	=	محفوظ بماند
قرار	=	آرامش
گوهر	=	اصل
محنت	=	رنج
ناگوار	=	ناخوشایند ، نامطبوع
نشاید	=	سزاوار نیست
واحد	=	یگانه ، در اینجا یکسان
هجوم	=	حمله

پرسش :

۱ - نویسنده سوئسی در کتاب کوچک خود چه پیشنهادی کرده بود؟

۲ - اولین گروه امدادی در کدام کشور به وجود آمد؟

۳ - تقریباً در چند سال پیش جمعیت صلیب سرخ به وجود آمد؟

۴ - نشان این جمعیت چیست؟

۵ - این جمعیت در ابتدای کار چه وظیفه‌ای داشت و اکنون چه

کارهایی انجام می‌دهد؟

۶ - جمعیت شیر و خورشید سرخ کی در ایران به وجود آمد؟

۷ - وظیفه سازمان جوانان شیر و خورشید سرخ چیست؟

۸ - هدف واحد همه جمعیت‌های وابسته به صلیب سرخ جهانی

چیست؟

به این نکته توجه کنید:

در جمله «پروین درس می‌خواند.» کلمه «پروین» کسی را نشان

می‌دهد که درس می‌خواند. در جمله «گوسفند می‌چرد» کلمه

«گوسفند» نوع حیوانی را نشان می‌دهد. در جمله «کاسه شکست»

کلمه «کاسه» چیزی را نشان می‌دهد.

پس کلمه‌های «پروین»، «گوسفند» و «کاسه» اسم هستند.

اسم کلمه‌ای است که با آن کسی یا چیزی را نام می‌بریم.

تکلیف شب اول :

- جواب این سؤال‌ها را از روی درس بنویسید :

۱ - پرچم صلیب سرخ در جنگ چه اهمیتی دارد؟

۲ - در دوران صلح جمعیت شیروخورشید سرخ چه وظیفه‌هایی به

عهده دارد؟

۳- هدف مقدّس این جمعیتها در کدام شعر سعدی خلاصه می‌شود؟
- از روی هر یک از این کلمه‌های همخانواده پنج بار بنویسید:
واضح ، توضیح ، وضوح (روشنی) - مدد (کمک) ، امدادی -
فعل ، فاعل ، فعّالیّت - وظیفه ، موظّف (کسی که وظیفه دارد).

تکلیف شب دوم :

- با هر یک از این اسمها یک جمله بسازید:
کتاب ، نان ، کبوتر ، سعدی ، باغ ، خورشید ، حسن ، زهرا ،
پرچم ، قلم ، اسب ، موش .

کُرگت و سگت

که صُحدم بره بفرست، میهان دارم	پیام* داد سگت کله راشبی گُرگی
که زهزنی توومن نام پاسبان دارم	جواب داد: مرا با تو آشنایی نیست
ز خود چگونه چنین ننگ* را نهان دارم	گرفتم آنکه فرستادم آنچه می خواهی
من این قلاده* سیمن ازان زمان دارم	شبان به جُرست و تدبیر*م آفرینها خواند
که ساهاست بکوی وفا مکان دارم	رفیق دزد نگردم به حیل*ه و تزویر*
دهان من نتوان دوخت تا دهان دارم	مرا نکشته، به آغل درون نخواهی شد
کنون ز کوش گذشته، چنین نجان دارم	دو سال پیش به دندان دُم تو برکندم
فروش نیست در آنجا که من دکان دارم	دکان کید* برو جای دیگری بکشای

(پر دین اعتماسی)

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

به کوی وفا مکان دارم = وفادار هستم

پیام = پیغام

تدبیر = در اینجا یعنی هوشیاری

تزویر = دورویی

حیله = فریب
رهزن = دزد
قلاده = گردنبندسگ
کید = فریب
گرفتم = فرض کردم که
ننگ = عیب و عار

پرسش :

- ۱ - این شعر از کیست؟
- ۲ - درباره این شاعر چه می دانید؟
- ۳ - گرگ چه پیامی به سگ گله داد؟
- ۴ - چرا سگ قبول کردن درخواست گرگ را برای خود ننگ می دانست؟
- ۵ - از کدام شعر معلوم است که سگ تا پای جان برای دفاع از گله می کوشد؟

تکلیف شب اول :

- از روی درس یک بار با خط خوش بنویسید و زیر اسمها خط قرمز بکشید .
- شعر را حفظ کنید .

تکلیف شب دوم :

- این شعر را به زبان ساده بنویسید .

سفری به شیراز

۱ - خبر خوش

هوای تبریز بسیار سرد بود. همهٔ افراد خانوادهٔ محمدی کنار بخاری نشسته بودند. مادر چیز می‌بافت و پدر به خواندن نامه‌ای مشغول بود. آقای محمدی پس از خواندن نامه گفت: خوب بچه‌ها، خبر خوشی به شما بدهم: عموجان ما را دعوت کرده است که در تعطیلات عید به شیراز برویم.

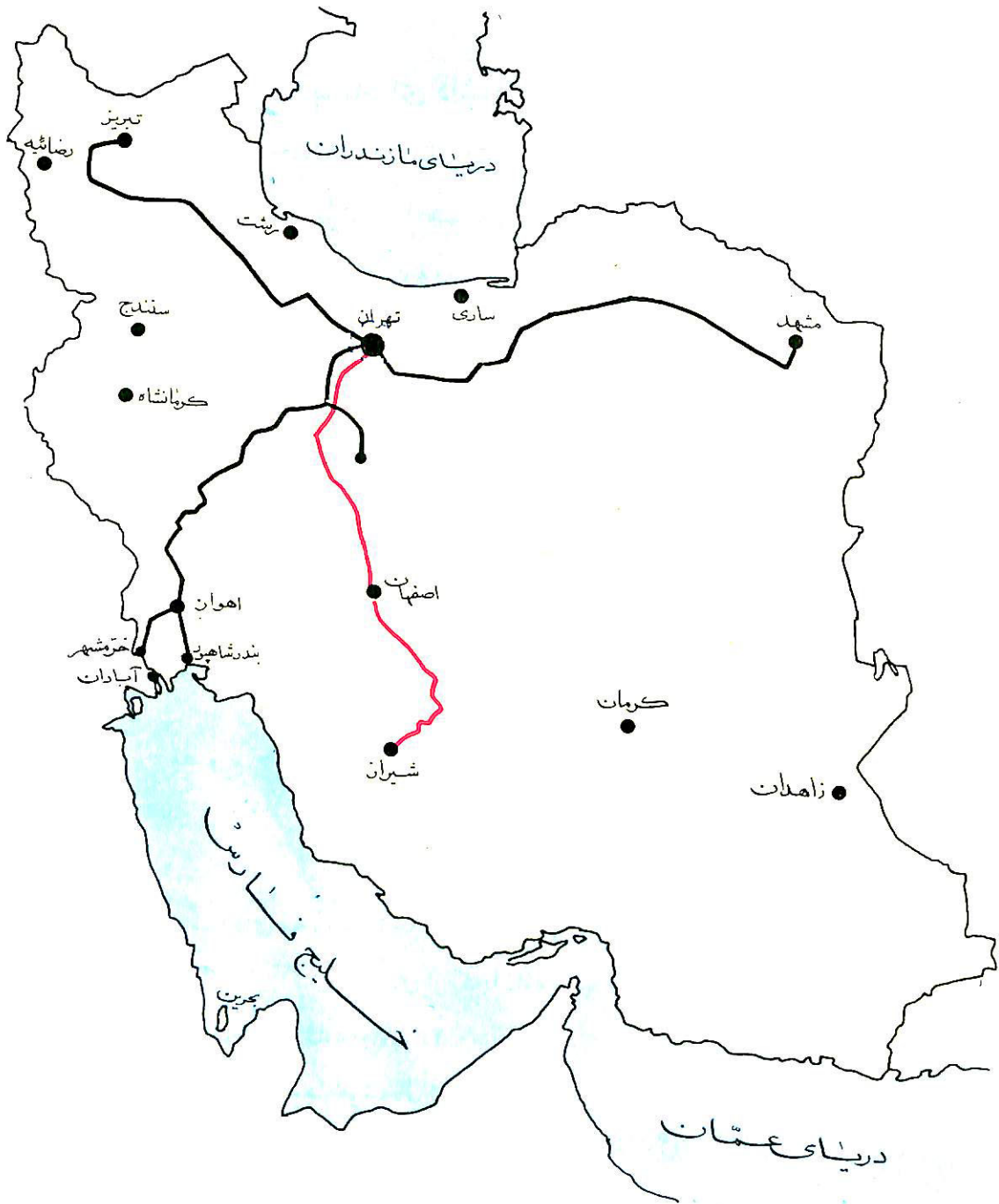
بچه‌ها از شادی به جست و خیز درآمدند. مادر هم خوشحال شد و گفت: هوای شیراز در این فصل مطبوع است و بچه‌ها هم تخت جمشید را خواهند دید. اگر برویم بسیار خوب است.

آقای محمدی گفت: گرچه شیراز از تبریز بسیار دور است ولی می‌توانیم از اینجا تا تهران را با راه آهن برویم و از تهران تا شیراز را هم با اتوبوس خواهیم رفت.

چند روز به عید مانده حرکت کردند. بچه‌ها اولین بار بود که از تبریز خارج می‌شدند. از اینکه در یک سفر هم تهران و هم شیراز را می‌توانستند بینند خوشحال بودند.

روز اول فروردین به شیراز رسیدند. دو خانواده از دیدار یکدیگر بسیار شاد شدند.

عموی بچه‌ها گفت: برای اینکه در این ده روز به شما خوش



بگذرد، بهتر است که برنامه‌ای داشته باشید، تا هم جاهای دیدنی را بهتر ببینید و هم خسته نشوید. مثلاً فردا می‌توانیم از صبح به تخت جمشید برویم و ناهار را هم همانجا بخوریم. روز بعد هم به حافظیه و آرامگاه سعدی می‌رویم. یک روز هم به تماشای بازار وکیل و زیارت شاه چراغ خواهیم رفت. شبها هم همیشه مهمان خواهید بود، زیرا مردم شیراز به میهمان نوازی و مهربانی مشهورند. علی گفت: در کتاب تاریخ در باره تخت جمشید چیزهای بسیار خوانده‌ایم، چه خوب است که حالا آن را از نزدیک می‌بینیم!

کلمه تازه:

مطبوع = دلپسند

پرسش:

- ۱- آقای محمدی با خانواده‌اش در چه شهری زندگی می‌کرد؟
- ۲- برای آقای محمدی از کجا نامه رسیده بود؟
- ۳- موضوع نامه چه بود؟
- ۴- چرا بچه‌ها خوشحال شدند؟
- ۵- قرار شد که چه جاهایی را در شیراز ببینند؟
- ۶- با چه وسایلی می‌شود از تبریز به شیراز رفت؟

تکلیف شب اول :

– از روی هریک از این کلمه‌های همخانواده پنج بار بنویسید :
تعطیل ، تعطیلات ، معطل – منظم ، نظم ، منظوم (مطلبی که
به شعر گفته شده است) – شهرت ، مشهور ، مشاهیر (اشخاص
مشهور) .

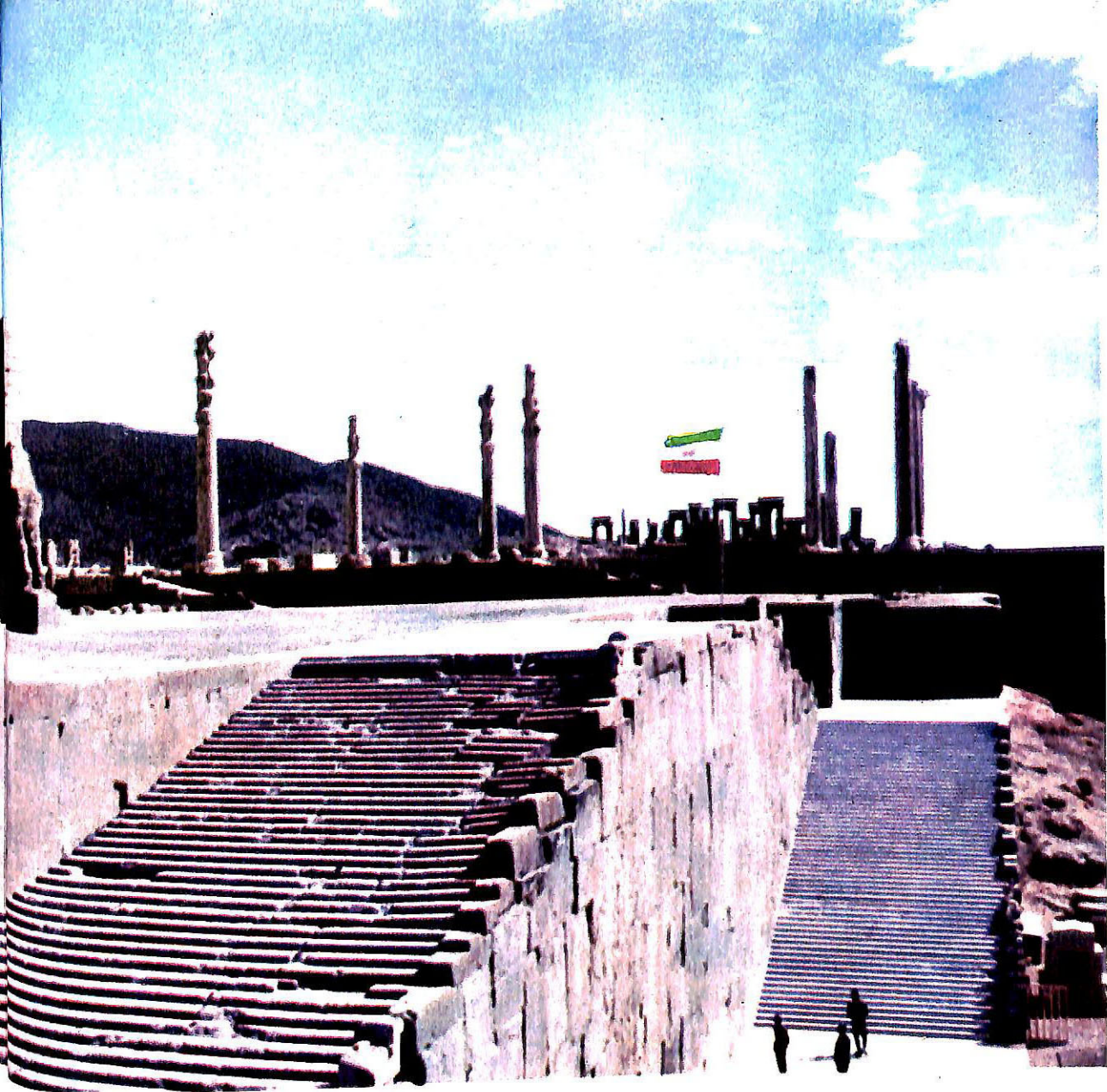
– جواب این سؤالها را از روی درس بنویسید :

- ۱ – خانم محمدی چرا خوشحال شد؟
- ۲ – آقای محمدی دربارهٔ سفر از تبریز به شیراز چه گفت؟
- ۳ – عموی بچه‌ها چه برنامه‌ای پیشنهاد کرد؟

تکلیف شب دوم :

۱ – درس را به دقت بخوانید و از روی اسمهایی که نام شخص معین
یا جای معینی است یک بار بنویسید و هر یک از آنها را در
جمله‌ای به کار ببرید.

۲ – درس بعد را به دقت بخوانید چنانکه بتوانید به پرسشهای آن
جواب بدهید .



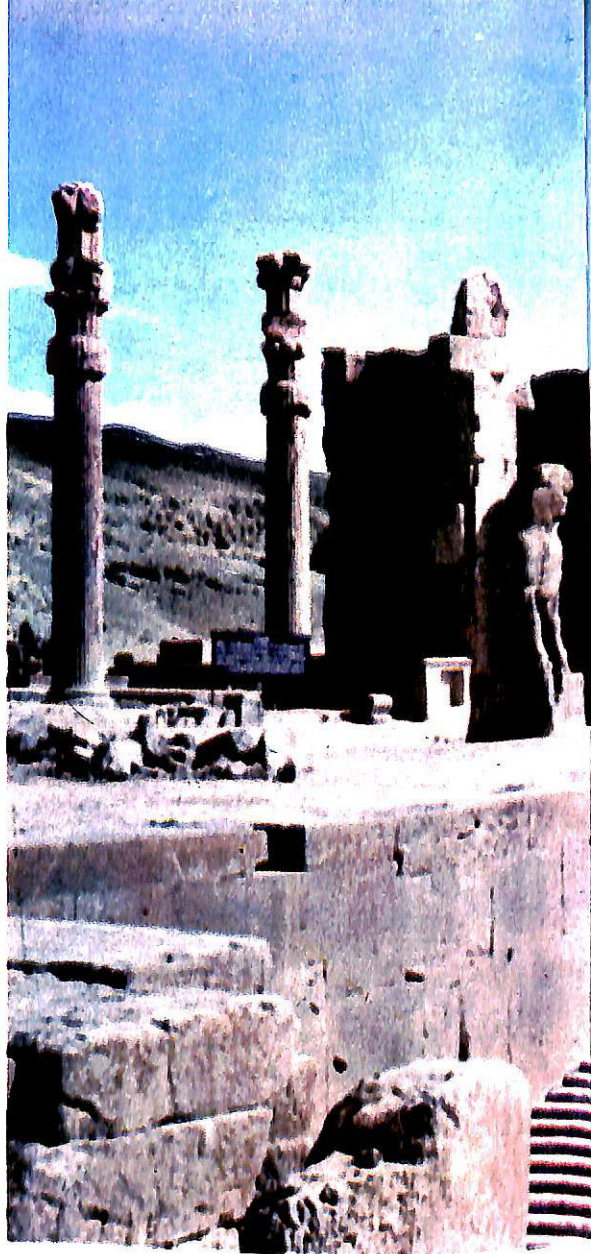
۲ - تخت جمشید

صبح روز بعد هر دو خانواده به طرف تخت جمشید حرکت کردند. راه چندان نزدیک نبود ولی چون سرگرم گفتگو بودند خسته نشدند.

ناگهان پروین فریاد کشید: باباجان! باباجان! آن ستونهای بلند چیست؟ آقای محمدی گفت: خوب، دیگر رسیدیم. اینها همان خرابه‌های معروف تخت جمشید است.

پروین: به! این همه راه آمده‌ایم که خرابه تماشا کنیم! خرابه که تماشا ندارد!

علی: چه می‌گویی؟ خرابه‌های تخت جمشید از آن خرابه‌هایی که تو خیال می‌کنی نیست. صبر کن خودت خواهی فهمید.



همه پیاده شدند و از پله‌های بزرگ سنگی بالا رفتند. ستونهای عظیم سر به آسمان کشیده بود. بر روی دیواری سنگی نقش داریوش، شاهنشاه بزرگ ایران، دیده می‌شد که بر تختی نشسته بود. سر ستونهای پر شکوه در گوشه و کنار به چشم می‌خورد.

همه ساکت بودند. کسی چیزی نمی‌گفت: علی حال عجیبی داشت، خوب می‌دانست که غمگین نیست، از چیزی نمی‌ترسد، دردی هم ندارد. فقط حس می‌کرد که حال عجیب و خوشی به او دست داده است. سرانجام عموی علی سکوت را شکست و پرسید: خوب علی جان، تو که کلاس چهارم هستی بگو بینم که درباره تخت جمشید چه می‌دانی؟

علی صدایش را صاف کرد و گفت: تقریباً دو هزار سال پیش تخت جمشید به دستور داریوش بزرگ ساخته شد و کاخ تابستانی شاهان ایران بود. معروفترین تالار آن «آپادانا» بود که جشنها و پذیریهایی بزرگ در آن برگزار می‌شد.

خانم محمدی گفت: علی جان همین جایی که الآن ایستاده‌ایم تالار آپادانا است که از آن فقط همین ستونها باقی مانده است. این همان پله‌های سنگی است که فرمانروایان و فرستادگان کشورهای دور و نزدیک از آن بالا می‌رفتند و به حضور شاهنشاه ایران می‌رسیدند. می‌گویند که مراسم^{*} برگزاری نوروز در دربار شاهان

هخامنشی شکوه و عظمت^{*} خاصی داشته است. این نقشها که بر دیوار پلّه‌ها می‌بینی بیشتر این مراسم را نشان می‌دهد. مدتی همه ساکت ماندند. پروین دور و بر خود را تماشایی کرد. دیگر تالار آپادانا در چشم او خرابه نبود، بلکه با شکوه و جلال پیشین خود در برابر او مجسم شده بود. صدای شیپور سربازان به گوشش می‌رسید و شاهنشاه ایران را می‌دید که بر تخت زرین نشسته است.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه :

عظمت = بزرگی

فرمانروایان = امیران ، فرماندهان

مراسم = آیینها ، رسمها

پرسش :

- ۱- چرا با وجود دوری راه مسافران خسته نشدند؟
- ۲- ستونهای بلندی که پروین دید چه بود؟
- ۳- چه فرقی میان خرابه‌های معمولی و خرابه‌های تخت جمشید است؟
- ۴- تالار آپادانا در زمان پادشاهان هخامنشی چه اهمیتی داشت؟

۵ - بر روی دیوار پلّه‌هایی که به تالار آپادانا می‌رسد چه نقشه‌هایی دیده می‌شود؟

به این نکته توجه کنید:

اگر بگوییم «پروین آمد.» کلمه «پروین» شخص معینی را نشان می‌دهد و اگر بگوییم «تبریز در شمال ایران واقع است.»، کلمه‌های «تبریز» و «ایران» هر یک جای معینی را نشان می‌دهد. پس «پروین» و «تبریز» و «ایران» اسم خاص هستند.

اسم خاص اسمی است که با آن فرد معینی را نام می‌بریم.

اما اگر بگوییم «سگ حیوان با وفایی است.» یا «من به دبستان می‌روم.» یا «درخت سایه دارد.»، کلمه‌های «سگ» و «دبستان» و «درخت» «سگ» یا «دبستان» یا «درخت» مخصوصی را نشان نمی‌دهد. پس «سگ» و «دبستان» و «درخت» اسم عام می‌باشند.

اسم عام اسمی است که با آن افراد هم‌نوع را نام می‌بریم.

تکلیف شب اول :

- آنچه دربارهٔ تخت جمشید می‌دانید بنویسید.

- از روی هر یک از این کلمه‌های هم‌خانواده سه بار بنویسید:

صبر، صبور (کسی که صبر بسیار دارد) - ساکت، مسکوت (ناگفته گذاشته شده)، سکوت - عظیم، عظمت، مُعَظَم (با عظمت).

تکلیف شب دوم :

۱ - در دفتر خود دو ستون ترتیب به دهید یکی برای اسم عام و دیگری برای اسم خاص . سپس هر یک از این اسمها را در ستون مخصوص آن زیر هم بنویسید .

مثال :

اسم خاص	اسم عام
پروین	سگ
تبریز	درخت

درس، پسر، مادر، سهراب، شتر، مرغ، علف، ابوعلی سینا، کاغذ، مشهد، سعدی، گیاه، فردوسی، رازی، هوا، گراهام بل، دهقان، کلید، مورچه، مگس، جعفر، البرز، لباس، رستم .

۲ - درس بعد را به دقت بخوانید .

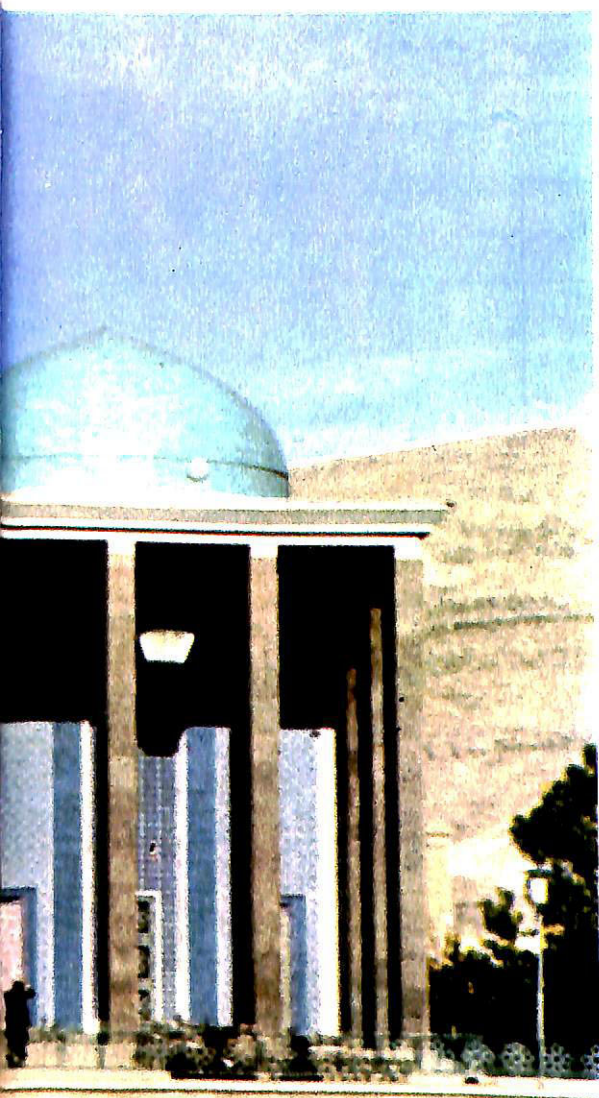
۳ - پایان سفر

آن روز پس از ناهار همه به دیدن «نقش رستم»، که در نزدیکی تخت جمشید است، رفتند و از آرامگاه داریوش بزرگ و خشایارشا و داریوش سوم دیدن کردند. این سه آرامگاه در دل کوه جای دارد و نقشهای کهن اطراف آنها هنوز به خوبی دیده می‌شود. هنگام غروب مسافران به شیراز باز گشتند. در میان راه از

تخت جمشید و زیبایی شیراز و هنر مردم آن گفتگو می‌کردند. خانم محمدی گفت: راستی، ما باید به فکر سوغات هم باشیم.

عموی بچه‌ها گفت: می‌دانید که خاتم کاری شیراز معروف است. روزی که به دیدن شهر و بازار می‌روید، می‌توانید جعبه و قاب عکس خاتم کاری بخرید که هم سوغات خوبی است و هم یادگاری است از شهر شیراز.

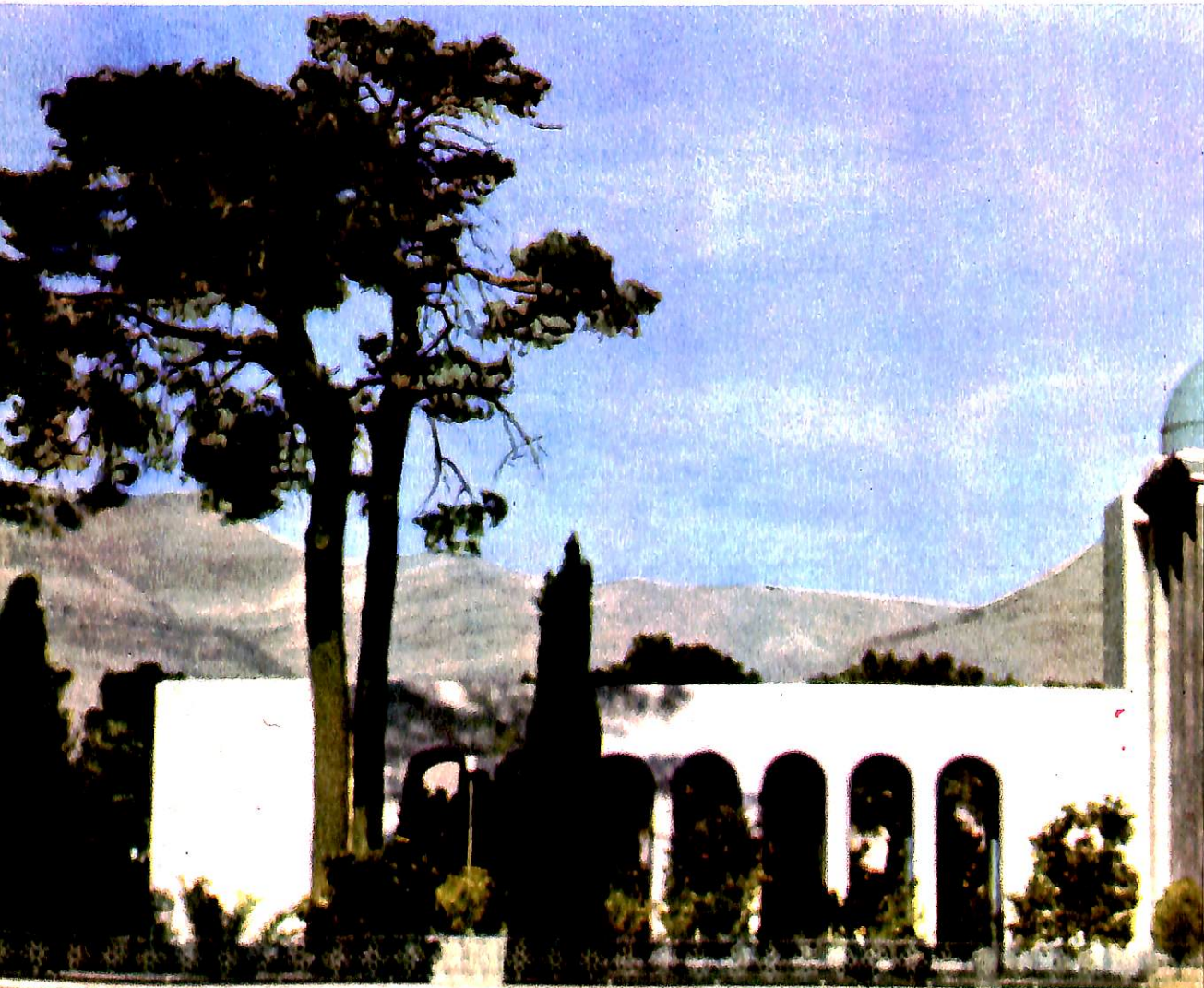
همان شب برنامه‌ی روزهای بعد را ترتیب دادند، و قرار شد که روزی هم به تماشای باغهای معروف شیراز



بروند.

عموی علی گفت: خیابانهای شیراز، مخصوصاً خیابان «زند»، بسیار تماشایی است و همچنانکه از جاهای تاریخی این شهر دیدن می‌کنید، باید خود شهر شیراز را هم ببینید. حتماً نام بیمارستان و دانشگاه شهر ما را هم شنیده‌اید.

مادر علی گفت: از شما بسیار متشکریم که ما را به این شهر زیبا



و تاریخی دعوت کردید ولی باید قول بدهید که در تابستان شما هم به تبریز بیایید، زیرا تبریز هم، مانند شیراز، شهری است قدیمی و جاهای دیدنی بسیار دارد.

پرسش :

- ۱- مسافران پس از ناهار به کجا رفتند؟
- ۲- آرامگاه کدام یک از پادشاهان در «نقش رستم» است؟
- ۳- در راه شیراز گفتگو از چه بود؟
- ۴- گذشته از آثار تاریخی چه چیزهای تماشایی دیگری در شیراز هست؟
- ۵- مادر علی چه گفت؟

تکلیف شب اول :

بنویسید که اگر مسافری به خانه شما بیاید او را به تماشای کدام یک از قسمت‌های شهرتان می‌برید و چرا؟

تکلیف شب دوم :

- ده جمله بنویسید که در آن اسمهای عام به کار برده باشید.
- ده جمله بنویسید که در آن اسمهای خاص به کار برده باشید.

داستان باربد

در زمان خسرو پرویز در خراسان نوازنده زبردستی* بود به نام باربد. روزی دوستانش به او گفتند: در دربار شاهنشاه نوازنده‌ای است به نام سرکش که شاهنشاه به او محبت و لطف فراوان دارد، اما هنر او در برابر هنر تو هیچ است و اگر شاهنشاه از هنر نوازندگی تو آگاه بشود بیگمان تو را به رامشگری* دربار خود بر خواهد گزید.

باربد همینکه این خبر را شنید بار سفر بست و روی به تیسفون نهاد. خبر ورود باربد به پایتخت و شهرت نوازندگیش به گوش سرکش رسید و سرکش به سالار* بار سپرد تا از ورود باربد به دربار شاه جلوگیری کند. باربد که این راه را بسته دید تدبیری دیگر اندیشید. شنیده بود که شاهنشاه هنگام نوروز به باغی می‌رود و دو هفته در آنجا جشن برپا می‌کند. پس نزد باغبان رفت و با او دوست شد و از او خواست تا اجازه بدهد که هنگام جشن در باغ پنهان شود. باغبان درخواستش را پذیرفت.

در آن روز باربد سراپا لباس سبز پوشید و با برَبَط* ورود به باغ رفت و بر بالای درخت سروی جای گرفت و در میان شاخه‌های آن پنهان شد.

شاهنشاه با شکوه فراوان به باغ آمد و بر تخت نشست و جشن آغاز شد. شبانگاه*، چون شادی همه جا را فرا گرفت، ناگهان آواز



سرودی دلکش از گوشه‌ای برخاست و همه را در حیرت افکند. پس

بدان نامداران بفرمود شاه
که جوید سرتاسر این جشنگاه*
بجستند بسیار برسوی باغ
بروند زیر درختان چراغ
ندیدند چیزی جز از بید و سرو
خرامان به زیر گل اندر تَدَرُو*

همینکه همه آرام شدند و بر جای قرار گرفتند، باربد آهنگ
زیبای دیگری نواخت که در شاه بسیار اثر کرد. این بار شاه از جا
برخاست و گفت:

جوید در باغ تا این کجاست
همه گلشن و باغ از چپ و راست
دمان و برش پُر زگو هر کنم
برین رود سازانش مهتر کنم

هنگامی که باربد سخن شاهنشاه را شنید و از لطف او در باره
خویش آگاه شد از درخت فرود آمد و به خدمت شاه رسید.
شاه پرسید کیستی و از کجا آمده‌ای؟ باربد سراسر داستان
خود را نقل کرد.

به دیدار او شاد شد شهریار
به سان گلستان به گاه به با
شد باربد شاه رامگران
یکی نامداری شد از مهتران

(شعر از شاهنامه فردوسی)

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

بربط = نوعی ساز بوده است

به سان = مانند

به زیر گل اندر = در زیر درخت گل

تذرو = قرقاول

جشنگاه = محل جشن

حیرت = سرگردانی ، در اینجا «در حیرت افکند» یعنی متعجب کرد.

خرامان = حالت کسی که آهسته و باناز راه می رود.

رامشگری = نوازندگی

رود = نوعی ساز بوده است.

زبردست = ماهر

سالاربار = رئیس دربارشاهی

شبانگاه = هنگام شب

گاه = وقت
مهتر = بزرگتر
نامدار = مشهور

پرسش :

- ۱- بارید در زمان کدام پادشاه می زیسته است؟
- ۲- دوستان بارید به او چه پیشنهاد کردند؟
- ۳- بارید برای چه به تیسفون رفت؟
- ۴- چه نام دیگری برای تیسفون ، پایتخت ساسانیان ، می دانید؟
- ۵- چرا سرکش مایل نبود که بارید به حضور شاه برسد؟
- ۶- بارید برای دیدن شاه چه تدبیری اندیشید؟
- ۷- چرا نمی توانستند بارید را پیدا کنند؟

تکلیف شب اول :

- جواب این سؤالها را از روی درس بنویسید :
- ۱- دوستان بارید به او چه گفتند؟
 - ۲- بارید در روز جشن چه کرد و در کجا پنهان شد؟
 - ۳- هنگامی که صدای سرود بارید شنیده شد شاه چه فرمان داد؟
 - ۴- بار دوم شاه چه گفت؟
 - ۵- عاقبت کار بارید چه شد؟

تکلیف شب دوم :

۱ - در مقابل هر یک از این اسمها کلمه‌ای بنویسید که حالت خاصی از آن را نشان بدهد.

مثال : انار ترش

لباس ، باغ ، سرود ، هوا ، کوچه ، درس ، انسان ، پرنده ،
غذا ، کتاب ، دوست ، میز ، گربه ، راه ، خواهر .

۲ - شعرهای این درس را حفظ کنید .

افسانه چینی

(۱)

در روزگار قدیم، در کنار دریاچه‌ای، پسری با مادر پیرش زندگی می‌کرد و به کشت و زرع مشغول بود. اما با وجود کار و کوشش بسیار زندگی آنها به سختی می‌گذشت.

جوان همیشه در این فکر بود که چرا با وجود اینکه شب و روز کار می‌کند و رنج می‌برد، چنین فقیر و تهیدست است؟ عاقبت تصمیم گرفت که نزد کاهن بزرگ برود و مشکل خویش را با او در میان بگذارد، زیرا شنیده بود که او هر مشکلی را حل می‌کند. بی‌درنگ* به راه افتاد.

هفت هفته در راه بود تا به کلبه پیرزنی رسید. پیرزن از او پرسید: با این شتاب به کجا می‌روی؟

— می‌روم تا از کاهن بزرگ بپرسم که چرا من، که شب و روز کار می‌کنم، چنین فقیرم.

پیرزن گفت: من هم مشکلی دارم. دختر هفده ساله من که بسیار خوب و زیباست هنوز زبان نگشوده است. از کاهن بزرگ بپرس که زبان دخترم چه وقت باز خواهد شد.

جوان خواهش پیرزن را پذیرفت و به راهش ادامه داد. رفت و رفت تا به کلبه دیگری رسید. پیرمردی در را باز کرد و پرسید:

جوان با این شتاب به کجا می‌روی؟

جوان مقصد خود را با او هم در میان گذاشت. پیرمرد گفت:
پس خواهش می‌کنم که از کاهن بزرگ بپرسی که چرا درخت نارنج
پر شاخ و برگ من میوه نمی‌دهد.

جوان صبح زود به راه افتاد. رفت و رفت تا به رود پر آب
خروشان^{*} رسید. روی تخته سنگی نشست تا خستگی راه را از تن بدر
کند و برای عبور از آب چاره‌ای بیندیشد. ناگهان باد سختی برخاست
و آب رود بالا آمد. در میان طوفان اژدهایی سر از آب بیرون کرد و
پرسید: ای جوان به کجا می‌روی؟



جوان جواب داد: به نزد کاهن بزرگ می‌روم تا از او بخواهم
که مشکلم را بگشاید.

اژدها گفت: به کاهن بزرگ بگو که من سالها در این رود دور
افتاده زندگی کرده‌ام و آزارم به هیچ کس نرسیده است. اکنون
آرزو دارم که به آسمان بروم.

جوان پذیرفت که خواهش او را نیز به کاهن بگوید. آن‌گاه
اژدها جوان را بر پشت گرفت و به آن سوی آب برد.



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

- بی‌درنگ = فوری بی‌تأمل
تهیدست = فقیر
خروشان = فریادکننده ، پرسر و صدا
کاهن = غیبگو
کلبه = خانه کوچک و تنگ و تاریک و محقر

پرسش :

- ۱- پسر کشاورز در کجا زندگی می‌کرد؟
- ۲- جوان چه مشکلی داشت؟
- ۳- جوان برای حل مشکل خود تصمیم گرفت به نزد که برود؟
- ۴- مشکل پیرزن چه بود؟
- ۵- پیرمرد چه مشکلی داشت؟
- ۶- ازدها چه درخواستی داشت؟

به این نکته توجه کنید :

وقتی که می‌گوییم «انار دوست دارم .» مقصود این است که همه نوع انار را دوست دارم . اما اگر بگوییم که «انار شیرین دوست دارم .» با کلمه «شیرین» نشان داده‌ایم که چه نوع اناری را دوست داریم . کلمه «شیرین» که حالت انار را بیان می‌کند صفت است .

صفت کلمه‌ای است که حالت اسم را بیان می‌کند .

تکلیف شب اول :

— هر يك از اين كلمه ها را در جمله اي به كار ببريد:

زارع ، كشت و زرع ، مزرعه ، تهی ، تهيدست ، گشود ،
گشايش (افتتاح) ، عبور ، عابر (كسى كه عبور مي كند) ، مشكل ،
اشكال .

— از روي بند دوم اين درس يك بار با خط خوش بنويسيد .

تکلیف شب دوم :

— در جاي نقطه ها صفت مناسب بگذاريد و از روي جمله ها يك بار

بنويسيد :

- ۱- پسر کشاورز كوشش . . . مي كرد .
- ۲- مادر . . . با پسرش زندگي مي كرد .
- ۳- پسر تصميم گرفت كه نزد كاهن . . . برود .
- ۴- من از هوای . . . تابستان بيزارم .
- ۵- كتاب . . . بهترين دوست است .
- ۶- شيراز شهري . . . است .
- ۷- سعدي شاعري . . . است .
- ۸- نگر تا كه دهقان . . . چه گفت .
- ۹- از مهمان بايد با رويي . . . پذيرايي كرد .
- ۱۰- ما نبايد از كارهاي . . . بگريزيم .

افسانه چینی

(۲)

جوان به راه افتاد. رفت و رفت تا به سر کوهی بلند به معبد* کاهن بزرگ رسید. پیرمردی دید که در سایه درختی به تفکر مشغول بود. جوان سلام کرد. پیرمرد با مهربانی جواب داد و پرسید: ای پسر از کجا می آیی و حاجت تو چیست؟

جوان هر چهار مطلب را با او در میان گذاشت. کاهن به همه سخنان او گوش داد، سپس گفت: از من یک حاجت می توان خواست نه دو حاجت، سه حاجت می توان خواست نه چهار حاجت، پنج حاجت می توان خواست نه شش حاجت. تو، که چهار حاجت داری، باید از یکی از آنها چشم بپوشی.

جوان به فکر فرو رفت. از حاجت خود نمی توانست بگذرد، اما به پیرزن و پیرمرد و اژدها نیز قول داده بود که حل مشکلشان را از کاهن بخواهد. سرانجام بهتر آن دید که حل مشکل دیگران را مقدم* بدارد و از حاجت خویش بگذرد. چون جواب آن سه مشکل را شنید با کاهن وداع کرد و باز گشت.

هنگامی که به کنار رودخانه رسید، اژدها پرسید: بگو بینم جواب درخواست من چه شد؟ جوان گفت: کاهن بزرگ فرمان داده است که مرا به آن سوی رود برسانی. اژدها پذیرفت و او را بر پشت



خود نشانند و از آب گذرانند. همینکه به کنار رودخانه رسیدند، اژدها به سوی آسمان کشیده شد. اژدها از آن بالا مرواریدی را که بر پیشانی داشت پایین افکند و گفت: این هم مزد زحمتی که کشیدی جوان مروارید را برداشت و به طرف خانه پیرمرد به راه افتاد.

همینکه پیرمرد او را دید پرسید: بگو بینم آیا به قول خود وفا کردی؟ جوان گفت: آری، کاهن بزرگ گفت که در زیر استخر خانه ات نه کوزه پر از طلا و نه کوزه پر از نقره مدفون^{*} است. اگر این کوزه ها را از خاک بیرون آوری و از آب استخر درخت نارنج را آب بدهی، درخت بار خواهد داد.

پیرمرد و پسرش با کمک جوان کوزه های طلا و نقره را از زیر خاک بیرون آوردند آن گاه، استخر از آب صاف و پاکیزه پر شد. همینکه درخت نارنج سیراب گشت، نارنجهای طلا به بار آورد. پیرمرد بسیار شاد شد و از آن همه طلا و نقره سهمی هم به جوان داد: جوان راه خانه پیرزن را در پیش گرفت. چون به آنجا رسید، پیرزن پرسید: جوان آیا پیغام مرا رساندی؟ جوان گفت: آری، کاهن بزرگ گفته است که به زودی دختر تو به سخن خواهد آمد. هنوز حرف جوان تمام نشده بود که دخترک وارد اطاق شد و از مادرش پرسید: این کیست؟

پیرزن از خوشحالی فریادی کشید و دختر را در آغوش

گرفت و گفت: چه ساعت مبارکی است! خوشبختی تو در این است که با این جوان نیکو کار عروسی کنی.

جوان با زن زیبای خود و کیسه‌های پر از طلا و نقره و مروارید گرانبها به خانه خود بازگشت و از آن روز زندگیش چون عسل شیرین شد.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:

تفکر = فکر کردن

حاجت = درخواست، احتیاج

مدفون = در زیر خاک پنهان شده، دفن شده

معبد = پرستشگاه، جای عبادت

مقدم‌بدارد = ترجیح بدهد

وداع = خداحافظی

پرسش:

- ۱- معبد کاهن بزرگ در کجا واقع شده بود؟
- ۲- کاهن به جوان چه گفت؟
- ۳- چرا پسر از حاجت خود چشم پوشید؟
- ۴- جوان از فداکاری خود چه نتیجه‌ای گرفت؟

تکلیف شب اول :

– این صفتها را در جمله‌های زیر به کار ببرید. و از روی جمله‌ها یک بار بنویسید :

بلند، طولانی، بزرگ، پیر، فداکار، نازک، خروشان، نیکوکار، زیبا، صاف، طلایی .

۱ – مهین موهای . . . عروسک خود را شانه کرد .

۲ – در تابستان لباس . . . می‌پوشند .

۳ – اژدها از میان آبهای . . . رودخانه سر بیرون آورد .

۴ – معبد بر سر کوهی . . . قرار داشت .

۵ – جوان . . . با دختر . . . عروسی کرد .

۶ – کاهن . . . زیر سایه درختی نشسته بود .

۷ – فردوسی یکی از شاعران . . . ایران است .

۸ – جوانان شیر و خورشید سرخ باید جوانانی . . . باشند .

۹ – ستارگان در آسمان . . . می‌درخشیدند .

۱۰ – جوان از راه . . . خسته شد و بر سنگی نشست .

تکلیف شب دوم :

– از روی هریک از این کلمه‌های همخانواده سه بار بنویسید :

معبد، عبادت، معبود، (کسی که او را می‌پرستند) –

حاجتمند، حاجت، احتیاج، محتاج – پذیرفتن، پذیرش .

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
		X	X				۱
	X						۲
			X				۳
X					X	X	۴
			X				۵
		X	X				۶
	X						۷

این جدول را حل کنید:

از راست به چپ:

۱ - هم اسم یکی از ماههاست و هم به معنی محبت است ×× شخص ۲ - بعضی از ساعتها آن را دارند ۳ - بخش اول کامیابی × ستم ۴ - کسی که همیشه شربه پا می کند ۵ - بعضی از فلزها ... نمی زنند × به معنی کمک است ۶ - نشانه ×× در کلمه «ایران» هست. ۷ - اگر حروف آن را مرتب کنید، به معنی شجاعت است.

از بالا به پایین:

۱ - ماده ای است سیاه و خوشبو × پدر رستم ۲ - اسم دختر است × نوشته ای که نظم نیست ۳ - نوازندگی ۵ - حمله ۶ - امروز نیست. ۷ - جدا × در ایران باستان برای دروغ و ویرانی و خشکی به چنین چیزی عقیده داشتند.

داستان زال و سیمرغ

۱ - به دنیا آمدن زال

سام، پهلوان ایران، همیشه آرزوی فرزند داشت و از خدا پسری می‌خواست. سرانجام، همسرش پسری آورد که چهره‌اش مانند خورشید درخشان و زیبا ولی مویش چون موی پیرمردان سفید بود.

به چهره نگو بود برسان شید*
ولیکن همه موی بودش سپید

تا آن زمان کسی کودک‌کی با موی سفید ندیده بود. از این رو اندوهگین گشتند و تا یک هفته جرئت نکردند که این خبر را به گوش سام برسانند. عاقبت دایهٔ کودک که زنی شیردل و شجاع بود، نزد سام رفت و مژده داد که یزدان پاک به او پسری داده است که تنش مانند نقره سفید و رویش چون گل زیباست و هیچ عیبی در سراپایش نیست جز آنکه مویش سفید است. سام به دیدن فرزند شتافت و از دیدن موی سفید کودک غمناک و شرمگین گشت.

چو فرزند را دید مویش سپید
بیوژ از جهان کیمیره نماید

و با خود گفت:

چو آیند و پرسند کردنشان*
چه گویم از این بچه بدشان

چه گویم که این بچه دیو کیست
 پلنگ دوزنک است یا خود پری است

بخشدند بر من مهان جهان
 از این بچه در آشکار و نهان

پس از آن با خشم بسیار فرمان داد که کودک را از آن سرزمین دور کنند و به جایی ببرند که هیچ کس او را نبیند.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

بود = شد
 برسان = مانند
 پسری آورد = پسری زاید
 شید = نور ، خورشید
 گردنکشان = دلاوران
 مهان = بزرگان
 نکو = نیکو ، خوب

پرسش :

- ۱- داستان «زال و سیمرغ» را چه کسی به نظم در آورده است؟
- ۲- سام چه آرزویی داشت؟
- ۳- چرا کسی جرئت نکرد خبر تولد کودک را به پدرش بدهد؟
- ۴- عاقبت چه کسی این خبر را به سام داد؟

۵- چرا سام فرمان داد که کودک را به جای دوری ببرند؟

تکلیف شب اول :

- از روی این کلمه‌های هم معنی یک بار بنویسید: نکو ، نیکو ، خوب - شیردل ، شجاع ، دلیر ، دلاور - شرمگین ، باحیا - یزدان ، ایزد ، خدا ، پروردگار ، الله - خشم ، غضب .
- از روی این درس یک بار با خط خوش بنویسید و به املائی کلمه‌ها دقت کنید .
- شعرهای درس را حفظ کنید .

تکلیف شب دوم :

- ۱- هر یک از این کلمه‌ها را در جمله‌ای به کار ببرید :
- پهلوان ، آرزو ، درخشان ، جرئت ، شتافتم ، چهره ، آشکار ، مزده ، خشم ، سرانجام .
- ۲- در دفتر خود سه ستون مخصوص اسم و فعل و صفت بترتیب بدهید و هر یک از این کلمه‌ها را در ستون مناسب آن بنویسید .
- کوه ، ترسید ، زیبا ، بارید ، تاریک ، سخت ، می کشد ، گشت ، سفید ، خورشید ، کشتزار ، خشک ، دلسوخته ، شتافت ، مهربان ، پرسیدم ، کودک ، سام ، رستم ، سیمرخ ، فریاد کشید ، نقره ، درخشان ، کوچک ، بردند ، بخندند ، چهره ، بپرسند ، با هوش .

۲- سیمرغ

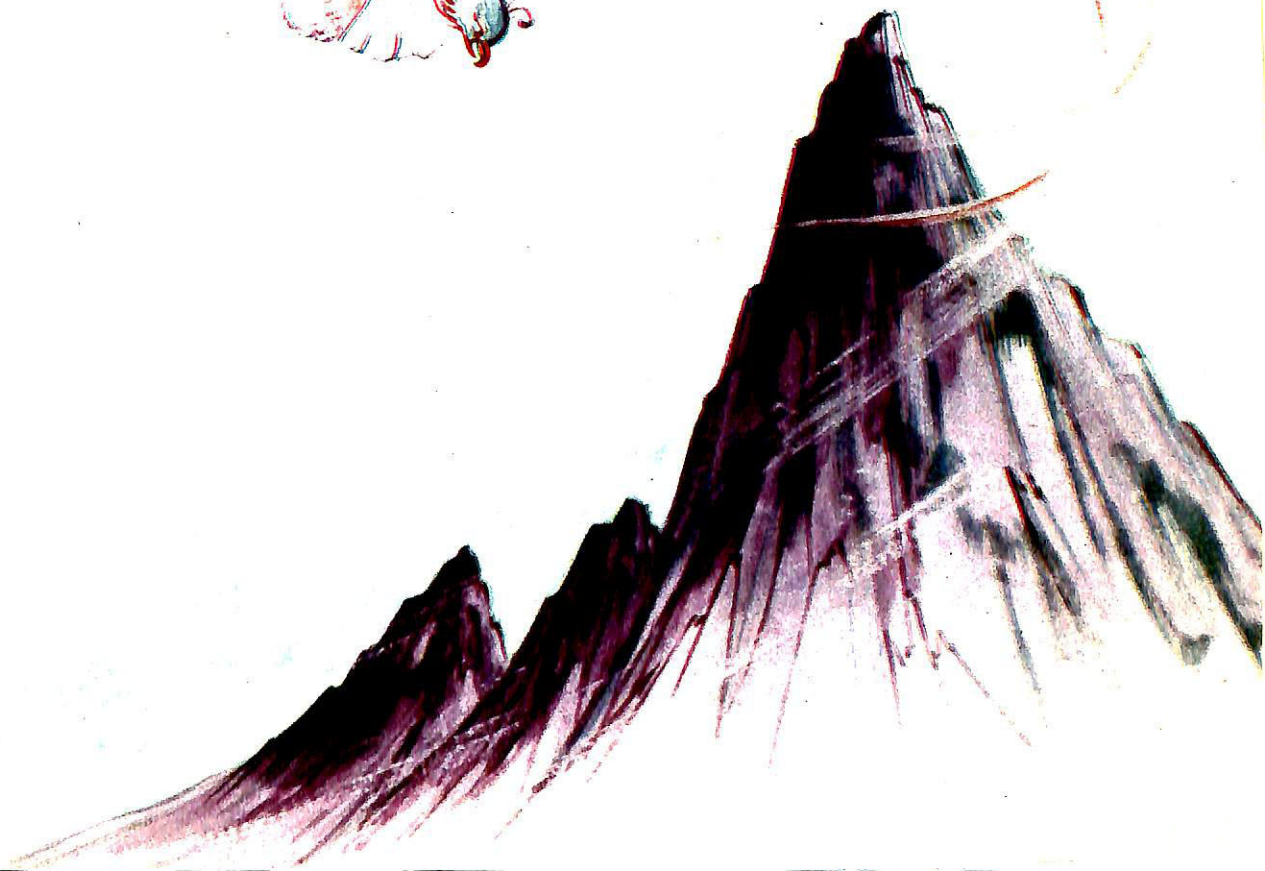
دور از شهر کوه بلندی بود، سر به آسمان کشیده به نام البرز کوه. بر سر آن کوه، سیمرغ آشیان* داشت. کودک را بردامنه کوه گذاشتند و باز گشتند.

یکی کوه بدنامش البرز کوه	به خورشید نزدیک دور از گروه
بدان جای سیمرغ را لانه بود	که آن خانه از خلق بیگانه بود
نهادند بر کوه و گشتند باز	بر آمد برین روزگاری دراز*
پدر مهر برید و بگفتند خوار	جفا کرد بر کودک شیرخوار

کودک پیچاره تنها و دور از پدر و مادر از گرسنگی گاه انگشتان خود را می مکید و گاه فریاد می کرد.

در این هنگام سیمرغ از لانه پرواز کرد تا برای خوراک کودکانش شکاری بیابد. چون به دامان کوه رسید کودک کی شیرخواره دید که به جای گهواره بر روی سنگی سخت افتاده است و از گرسنگی فریاد می کشد و آفتاب گرم و سوزان بر او می تابد.

خداوند مهر آن کودک را در دل سیمرغ افکند، چنانکه او را به چشم فرزندی نگریست. پس از فراز ابر فرود آمد و چنگ زد



و بچه را از میان سنگها برداشت و به آشیانه خود برد. جوجه‌های
سیمرغ هم از دیدن کودک شاد شدند و او را در میان گرفتند.
از آن پس کودک با بچه‌های سیمرغ می‌خورد و می‌خوابید،
و دور از مردم بزرگ می‌شد.

بدین گونه بر روزگاری دراز برآمد که بد کودک آن جا به راز*

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه :

آشیان = آشیانه

بد = بود

بدین گونه بر = به این طریق

برآمد بر این روزگاری دراز = روزگار درازی از این واقعه گذشت

به راز = پنهانی

پرسش :

۱- کودک را در کجا گذاشتند؟

۲- به نظر فردوسی کاری که سام کرد خوب بود یا بد؟ از کجا

دانستید؟

۳- کودک از گرسنگی چه می‌کرد؟

۴- سیمرغ کودک را چگونه نگهداری کرد؟

تکلیف شب اول :

– جواب این سؤالها را از روی درس بنویسید :

۱ – آشیانهٔ سیمرغ در کجا بود؟

۲ – سیمرغ در دامنهٔ کوه چه دید؟

۳ – سیمرغ وقتی که کودک را دید چه کرد؟

– از روی شعرهای این درس یک بار بنویسید و آنها را از حفظ کنید.

تکلیف شب دوم :

– در دفتر خود دو ستون برای فاعل و فعل ترتیب بدهید و فاعل

هر یک از این جمله‌ها را در ستون مخصوص آن بنویسید:

مثال : کودک از گرسنگی فریاد می‌کرد .

فاعل	فعل
کودک	فریاد می‌کرد

۱ – سیمرغ بیچه را از میان سنگها برداشت .

۲ – کودک با بیچه‌های سیمرغ غذا می‌خورد .

۳ – کودک دور از مردم بزرگ می‌شد .

۴ – شاگردان به موزه رفتند .

- ۵- ما تابستان به ییلاق می‌رویم .
- ۶- گراهام بل تلفن را اختراع کرد .
- ۷- خواهرم دیروز به سفر رفت .
- ۸- من قبل از غذا خوردن دستهایم را می‌شویم .
- ۹- سعدی آثار بسیار دارد .
- ۱۰- دید موسی یک شبانی را به راه .
- ۱۱- باربد به دربار خسرو پرویز رفت .
- درس بعد را به دقت بخوانید .

۳- بازگشت به نزد پدر

پس از سالها روزی کاروانی از کنار آن کوه گذشت. کاروانیان* جوانی دیدند نیرومند با قامتی* بلند و مویی سپید. این خبر دهان به دهان گشت تا به گوش سام رسید. همان شب سام به خواب دید که از کشور هند سواری به سوی او تاخت و مژده داد که پسرش تندرست و نیرومند است. چون بیدار شد موبدان را نزد خود خواند و از خواب خویش و خبر کاروانیان با آنان سخن گفت. همه او را از اینکه کودکی بیگناه را از خود دور کرده است سرزنش کردند و به او پند دادند که از پروردگار پوزش* بطلبد و به جستجوی کودک بشتابد. سام و سران سپاه به سوی البرز کوه روان شدند. پس از پیمودن راهی دراز، به کوهی بسیار بلند رسیدند که آشیانهٔ سیمرغ بر فراز





گرد	= دور ، پیرامون
نای	= بوقی که روز جنگ می نواختند .
همان گه	= همان وقت

پرسش :

- ۱- چگونه سام از زنده بودن فرزند آگاه شد؟
- ۲- سام برای یافتن فرزند همراه سپاهیان خود به کجارت رفت؟
- ۳- سام و همراهان برفراز کوه چه دیدند؟
- ۴- چرا سام به درگاه خداوند نالید؟
- ۵- سیمرغ به پسر چه گفت و چه نامی به او داد؟
- ۶- چرا دستان نمی خواست که از سیمرغ دور شود؟
- ۷- سیمرغ چگونه او را راضی کرد که به نزد پدر باز گردد؟
- ۸- هنگامی که سیمرغ دستان را به پدر سپرد ، سام چه دید؟
- ۹- سام چه نامی به دستان داد و چرا؟

تکلیف شب اول :

- سه قسمت داستان «زال و سیمرغ» را به دقت بخوانید ، سپس خلاصه آن را بنویسید .

تکلیف شب دوم :

- این جمله های درهم را مرتب بکنید و از روی آنها یک بار

بنویسید :

- ۱- کوه از روزی پس از سالها کاروانی آن گذشت کنار
 - ۲- زال مویش پیران بود موی سفید چون
 - ۳- در سام دید خواب از که هند کشور سوار آمدند چند
 - ۴- گفت از مؤبدان خویش سام خواب با سخن
 - ۵- کوه شدند روان به سپاه و سام سران سوی البرز
 - ۶- فراز کاخی آشیانه قرار داشت بلند سیمرغ بر کوه چون
 - ۷- خود طلبید بزرگ پشیمان شد سام و گناه از پوزش
 - ۸- کوه سیمرغ از گروه بالای را مردم دید
- در دفتر خود جدولی مطابق این نمونه ترتیب بدهید ، و فاعل و صفت و فعل هر یک از این جمله ها را در ستون مخصوص آنها بنویسید و معلوم کنید که فاعل اسم عام است یا خاص .
- مثال : شاگردان ساعی در امتحان قبول می شوند .

فعل	صفت	فاعل	
		اسم خاص	اسم عام
قبول می شوند	ساعی		شاگردان

- ۱- در بهار گل‌های سرخ می شکفتند .
- ۲- هوای گرم تابستان انسان را ناراحت می کند .

- ۳- سام سنگدل پسر را در دامن کوه رها کرد .
- ۴- نور شدید خورشید چشم را میزند .
- ۵- خواهر بزرگ من عروسی کرد .
- ۶- مهین دیروز زمین خورد .
- ۷- گنجشگهای زیبا در جنگل آواز میخواندند .
- ۸- زال نیرومند همراه پدر به شهر بازگشت .

به امر مبارک شاهنشاه

این کتاب از طرف سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی
با کمک سازمان برنامه طبع شده و در اختیار وزارت فرهنگ
قرار گرفت تا در میان کلیه دانش آموزان سراسر کشور
به رایگان توزیع شود.

خرید و فروش آن اکیداً ممنوع است.